

A decorative border with intricate floral and geometric patterns in black and white, framing the central text.

جزوه

از دواج

و

خانواده

همراه با مستندات قرآنی، روایی و ...

ویراست اول

صفحه	عنوان
۲	پیشگفتار
۳	بخش اول : ازدواج
۳	انگیزه ی افراد در ازدواج
۴	اشتباه در انتخاب "هدف از زندگی" منشاء اختلافات خانوادگی
۶	نقش ازدواج در تربیت نفس و ظهور رذایل اخلاقی
۱۰	جایگاه مرد و زن در خانواده
۱۳	روش مدیریت در خانواده
۱۴	وظیفه محوری ، هدف اصلی ازدواج
۱۵	همه دردها و ناکامی های ما از گناه است
۱۶	تحقیق قبل از ازدواج و معیارهای انتخاب همسر
۱۹	سیر مطالعاتی
۲۶	بخش دوم : خانواده
۲۶	جلسه اول
۳۴	جلسه دوم
۴۱	جلسه سوم
۵۲	جلسه چهارم
۶۱	جلسه پنجم

پیش‌گفتار

این مجموعه ارزشمند پیاده شده‌ی سخنرانی‌های رهگشای استاد معزز اخلاق جناب آقای علیپور است که حاوی دو سخنرانی ارزنده در موضوع ازدواج و پنج سخنرانی مفید و گیرا در رابطه با خانواده می‌باشد. جهت حفظ انسجام دقیق و عمیق مطالب و پیوستگی موضوع ازدواج و خانواده برخی از فرازهای سخنرانی‌ها استاد با اندکی تلخیص و ویرایش تدوین و تایپ شده است. در ضمن با عنایت به اینکه اصل سخنرانیها بزبان آذری می‌باشد معادل سازی فارسی امثال و کلمات با حفظ هدف اصلی خطیب فرزانه انجام شده است.

با عنایت به صراحت کلام استاد در بیان مطالب بدون مقدمه وارد بحث می‌شویم امیدواریم که مطالعه عمیق و دقیق و مکرر این کتابچه ارزنده موجب حل مشکلات خانوادگی و معضلات ازدواج همه عزیزان گردد و گامی هر چند کوچک در راه مبارزه با سبک زندگی غلط و غربی برداشته باشیم.

از مطالعه کنندگان عزیز استدعا دارد خواهران و برادرانی را که در ضبط، پیاده سازی، تایپ، بازبینی، ویرایش و تدوین این مجموعه ارزشمند مشارکت و همکاری کرده اند از دعای خیر خود محروم نفرمایند.

اللهم صلِّ الله على مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

بخش اول : ازدواج

انگیزه ی افراد در ازدواج

مسئله ازدواج از جهات مختلف قابل توجه و بررسی است . خداوند متعال از بدو نظام آفرینش هر چیزی را زوج خلق فرموده و به این نکته عنایت دارد و این زوجیت برای خودش مسئله خاصی هست . ازدواج از بعد روانشناسی قابل بحث است - که دو نفر با دو وضعیت موجود (با هم ازدواج نمایند) که بحث وسیعی دارد . ازدواج از بعد مسائل شرعی ، اجتماعی و ابعاد دیگر نیز قابل بحث و بررسی است . هرچه انسان به بعد روحی و ابعاد ازدواج آشنا تر و شناختش به آن وسیع تر باشد به همان مقدار در مدیریت زندگی موثر و موفق خواهد بود و هرچه به این ابعاد ناآگاه باشد به همان مقدار در نحوه مدیریت زندگی ضعیف و ناتوان می شود .

انگیزه ی افراد در ازدواج خیلی متفاوت و مختلف است .

انگیزه ی بعضی ها از ازدواج صرفاً ارضاء شهوت و مسائل جنسی است . میزان آگاهی و انگیزه آنها ، فراتر از این نیست .

انگیزه ی برخی از ازدواج این است صاحب زن و فرزند شود .

انگیزه ی بعضی ها این است چون من نسبت به جامعه مسئولیت دارم و به تنهایی در ایفای نقش اجتماعی کم میآوردم و میخواهم با تربیت اولاد - که به جامعه تحویل میدهم - کمبوده‌ایم را پر کنم . آرزوهایم را چه در مسائل خانوادگی ، چه در مسائل اجتماعی با یک کانون تربیتی اجتماعی جبران نمایم .

انگیزه ی عده ای این است که نسل من قطع نشود و این اشخاص به نسلشان حساسیت دارند .

انگیزه‌ی جمعی این است که شریک زندگی داشته باشد تا کار اقتصادی‌اش نتیجه و ثمری داشته و معنا پیدا کند.

انگیزه‌ی گروهی این است که من می‌خواهم در مسائل اجتماعی، سیاسی و اعتقادی یک همراه داشته باشم تا در فعالیتهای سنگین اجتماعی، سیاسی و اعتقادی یک همسنگر و همفکر قوی و صمیمی داشته باشم و باهم مسئولیت‌هایمان را انجام دهیم.

خلاصه انگیزه‌ی بعضی‌ها از ازدواج این است که در زندگی خویش آرامش روانی پیدا کنند و پس از خستگی‌های روزمره با تشکیل زندگی آرامشش تامین شود.

لذا اگر دقت بفرمایید هرکس با یک انگیزه‌ی اقدام می‌نماید حتی ممکن است در بعضی‌ها چندین انگیزه با هم جمع شده باشند. اما مهم آن انگیزه اصلی هست که باعث میشود آدمی پیگیر مسائل شود و آن انگیزه‌ی اصلی در نحوه مدیریت زندگی آینده‌اش نقش تعیین‌کننده‌ی دارد.

اشتباه در انتخاب "هدف از زندگی" منشاء اختلافات خانوادگی

برخی از اختلافاتی که در زندگی خانوادگی پیش می‌آیند - همه را عرض نمی‌کنم یکسری اختلافات - از همان انگیزه‌های غلط از ازدواج ناشی میشود.

آقا یا خانم انگیزه‌اش از ازدواج آن است به فلان آرزویش برسد و پس از ازدواج آرزو میکند که من می‌خواهم در زندگی به این هدف انگیزه‌ام برسم. اگر پس از ازدواج و تشکیل خانواده به آن هدف و غرض خود نرسید، همه انگیزه و آرزوهایش نقش بر آب شد و از بین رفت. الان این شخص نا کام که به آرزوهای خیالیش نایل نشده می‌خواهد زندگی بکند و زندگی خانوادگی خود ادامه دهد احساس عجیبی دارد و این احساس عجیب از ناکامی و نرسیدن به انگیزه‌ی ازدواج خود منشاء اختلافات زیادی میشود و حتی خیلی مواقع هم عامل اصلی در برهم خوردن و از هم پاشیدن زندگیشان می‌گردد.

اگر کسی انگیزه اش از ازدواج فقط ارضای شهوت باشد به دنبال زیبایی شخص می‌گردد که چشمش چنین باشد و ابرو، قد و قواره و قیافه اش چنان باشد و می بینی حتی به نکته های ظریف هم حساسیت دارد. بعد از ازدواج چون انگیزه اش فراتر از این نبود و بعد از ارضای شهوت میبیند که عجب یعنی چه؟ یک عمر بخاطر هیچ؟ این کار خیال بود؟ ارضای شهوت یک خیال بود؟ همین که خیال ارضای شهوت از میان میرود انگیزه اش از بین میرود و دیگر در زندگی عامل دلخوشی ندارد. یواش یواش از زندگی سرد و طرد میشود.

این نکته کاملاً قابل فهم است چون قبلاً خیالی زندگی میکرد و چشمش به مسائل باز نشده بود وقتی درک میکند که من باید برای همیشه با این زن یا این مرد زندگی کنم... و بعدش شیطان می آید و سوسه میکند که این چه قیافه ای است که زن یا مرد تو دارد؟؟!! حتی قیافه حیوانات را هم که می بیند میگوید از زن من زیباترند. این چنین و آنچنان هست. لذا چشمش همیشه دنبال دیگرست و شیطان این خانم را از چشم مرد میاندازد و خلاصه اینکه می گوید آن کسی که من میخواستم این نیست، من فقط به دنبال زیبایی بودم و این خواسته من نیست.

اگر کسی انگیزه اش از ازدواج داشتن اولاد باشد چندان به ظاهر و قد و قواره حساس نیست. میخواهد با فردی ازدواج کند که اولادش را خوب تربیت کند و اولادش را افرادی قوی به بار بیاورد. چنین و چنان باشد ولو قیافه اش به هیچ چیز شبیه نباشد اشکالی ندارد چون به آن مطلب توجه ندارد. بنابراین از آن جنبه هیچ اشکالی ندارد. حتی کسی که هیچ قیافه ای نداشته باشد برای این شیرین و لذت بخش است و اگر از نظر معنوی و خانه داری و تربیت اولاد جدی باشد لذت میبرد.

اگر کسی انگیزه اش از تشکیل خانواده این باشد که در زندگی به آرامش برسم، وقتی از بیرون خسته می‌رسم، در خانه یک نفر لباس و غذایم را آماده کند و وقتی به منزل میرسد می بیند که خانم هنوز از خواب بیدار نشده، همه کارهای خانه مانده و هیچ به مسائل خانه داری توجه نشده و الی آخر همان انگیزه باعث بسیاری از مشکلات و اختلافات میشود. پس هرکس با انگیزه ای تشکیل زندگی میدهد و اگر آنها را پیدا کرده باشد زندگی به سرانجامی خواهد رسید اگر نشد تبدیل به یک جهنم دردناک خواهد شد چون تیرش به سنگ خورده و آرزویش برآورده نشده است. حالا اگر این مشکلات در ۱۰ یا ۲۰ یا ۱۰۰ ضرب شود چه مشکلات و

مثلاً اگر مشکل فقط این دو نفر (زن و شوهر) باشد یک مسئله ای هست ، حالا می بینی که پدر و مادر آنها (زن و شوهر) هم دخالت می کنند که این مشکلات ضربدر مثلاً ۲۰ شد و بعد دخالت خواهرشان هم اضافه شد ضربدر ۳۰ شد بعد خاله و زن دایی هم دخالت میکنند که ضربدر ۴۰ شد و اینها بس نبود که اقوام و اطرافیان هم دخالت کردند که ضربدر مثلاً ۵۰ شد مشکلات خودشان بس نبود حالا مشکلات ضربدر ۹۰ و ۱۰۰ میشود در این صورت اگر هم مشکل نباشد خودشان مشکل ایجاد خواهند کرد چرا؟

چون مثلاً عروس خانم در میان دوستان دست مرا نبوسید ، چون آقای داماد به خانه ما آمد ولی یک کیلو میوه هم نیاورد و به ما اهانت شد. مسائل شخصی خودشان را هم به این مسائل عروس و داماد اضافه می کنند که اگر مشکلی هم نبود آنقدر به خیال آقا و خانم مشکل طرح میکنند که بالاخره این آقا و خانم به هم دیگر بدبین شوند و میخواهند غضب و کینه نفسانیات خویش را با این کارها اشباع کنند. آقای داماد میخواهد مشکلات را حل کند این خانم میگوید ول کن این کارها را ، عروس خانم میخواهد یک کاری کند تا این خانم والده دلش خنک بشود .

دیگر مشکل بزرگ شده تبدیل به یک مشکل و بحث دیگری میشود که اگر اولی یک مشکل طبیعی بود این مشکلات ضربدر ۱۰ یا ۲۰ یا ۴۰ یا ۵۰ میشود.

علاوه بر موارد فوق ، متأسفانه هزاران مسئله دیگر را بعضی رسانه ها ، با انگیزه های فرهنگی به خانواده ها بوسیله بعضی فیلم ها و بعضی گزارش های مطبوعاتی و انعکاس برخی خبرها القاء میکنند و یک عده خانمها و آقایان را آن چنان پرو می کنند که توقعاتی فراتر از حتی طبیعت انسانی دارند. بچه را آنچنان پرو می کنند که انگار پدر در خانه خودش بچه هست نه پدر و مادر و یا برعکس که اینها خودش جای بحث دیگری هست.

نقش ازدواج در تربیت نفس و ظهور رذایل اخلاقی

خوب حالا ببینیم ازدواج و تشکیل خانواده از نظر سیروسلوک و تربیت نفس چگونه هست؟ در تربیت نفس هدف و انگیزه ی از ازدواج هیچ کدام از مواردی که تا الان شمردیم نیست ولی همه اینها هم مورد نظر هست اما انگیزه اصلی نیستند.

از دیدگاه تربیت نفس هدف از ازدواج و تشکیل خانواده این است که انسان به یک فضای جدید قدم بگذارد و در یک وضعیت جدید قرار بگیرد که در راستای تربیت نفسش هست. در شرایطی که در دوران مجردی بود و تزکیه نفس میکرد، یک نوع مسائل مطرح بود ولی وقتی که ازدواج کرد در شرایط دیگر، نوع دیگری از مسائل مطرح می شود. فلذا بعضی از بزرگان سالک را - که به مراتب بالاتری از سیر و سلوک رسیده است - امر به ازدواج میکنند تا ببینند با سختیها و مشکلات و درگیریهای ازدواج و زندگی، نفس چطور تربیت خواهد شد.

اگر آن وقت ببینیم در مشکلات ازدواج نفسش را خوب تربیت کرد این حالات او قابل قبول هست و حساس خواهد شد و گرنه سقوط خواهد کرد حتی اگر اسم اعظم الهی را هم بداند در مواجهه با مشکلات تشکیل خانواده همه فرو خواهند ریخت و در اولین درگیری مشکلات زندگی همه از بین خواهند رفت.

مسئله ازدواج بقدری در تربیت نفس انسان مهم هست که شاید چیزهای دیگر آن طور تربیت کننده نباشد. هرصفت رذیله ای که در انسان پنهان باشد بعد از ازدواج آشکار می شود. فرض کنید در دوران مجردی، غرور داشت ولی پنهان بود و به ظاهر تواضع میکرد ولی بعد از ازدواج آشکار می گردد.

مثلاً صبحانه را در عرض ۵۱ دقیقه میخورد نهار را ساعت ۲ میخورد در محل کار نهارش را بعد از ۶ یا ۸ ساعت میخورد و بعد تمام میشود میرفت و با آن فشاری که در آنجا به او وارد میشد بعد از ۸ ساعت میرفت و در ۱۰ ساعت بعدی تخلیه میشد و فاصله میگرفت و مشکلاتش تا فردا تمام میشد. اما حالا اینجوری نیست دیگه الان ۲۴ ساعته درگیر است.

مثالی عرض کنم تا مطالب روشن شود:

• یک نفر میگوید که آقا من این زغالی را که می بینید آتش گرفته و سرخ و روشن است بگذارید توی دستم میبرمش آن طرف خیابان، توی دستش!! جای بحث است دیگه؟ هی می زند زغال را، میرود هوا و در نهایت میبرد آن طرف خیابان مثلاً نیم ثانیه هم در دستش نگه نمیدارد همین طوری میبرد تا آن طرف خیابان. اینکه خیلی آسان است، این شکلی توی دست بردن. بیا در این وضعیت هم ببر، حالا با یک شکل دیگر که زغال بگذاریم وسط دستش و انگشتان را محکم فشار بدهد و ببرد. اگر توانستی ببری؟ نیم قدم هم برنداشته فوری زغال را به زمین می اندازد. در شکل اولی که نیم ثانیه هم در دست

نگه نمی داشت و می زد توی هوا و بعد راحت تر بنظر میرسد. میگویند نه آقا ما اینجور آتش زغال بردن را میخواستیم. این شجاعت میخواهد که بتوانی ببری.

فردی در جامعه با همه برخورد گرم و متواضعانه ای میکند تا ۶ ساعت دیگر برمیگردد و تمام میشود میرود. اما همین فرد به زندگی که وارد میشود دیگر گره خورد. آتش زغال را گذاشتند کف دستش و انگشتان را هم بستند و نباید تکان بخورد، حالا بیا حرکت کن تا کجا میری برو، تا آن طرف دنیا هم نمیتوانی که از دستش فرار کنی؟ این زندگی و مسئولیت توست. در این حال ببینیم که تو چطور میتوانی جلو غرور و منیت و رذایل و غضبت را بگیری؟ والی آخر. روحیه ایثارگری را، روحیه نوع دوستی را چطور میتوانی حفظ کنی؟ در فلان اداره، کارخانه، اردو، محله من خیلی ایثارگر هستم، در جامعه تشویق و بارک الله گفتن دیگران هم در ایثارگری اثر دارند. تاثیرات هوسها و جامعه در این ایثارگری تو تاثیر دارد همه تو را ایثارگر به بار میآورد دیگره.

- از حالا توی یک چهاردیواری با یک انسان ضعیفی که هیچی حالیش نیست و هر چی میگی عوضی برداشت میکنه حالا بیا اینجا ایثار کن ببینیم. او لباسهایش را کثیف کرده و علاوه بر لباسهای خودت باید لباسهای او را هم بشویی. از بیرون آمدی خونه، خسته هستی و غذایت را آماده نکرده بلکه تو باید غذا را آماده کنی و بگویی خانم بیا غذا بخوریم بسم الله نشان بده ببینیم ایثار را، هیچکس هم نیست توی چهاردیواری هستی، تشوق کننده ای هم نیست، اینجا که تو را تشویق کند؟ که بارک الله بگوید چه آدم خوبی! چه ایثارگری هست این!، فیلم ها رو بیارین، گزارشگر رو بگین بیاد و...
طوری هم گره خورده به این و شرع طوری این را گره زده و گفته نمیتوانی ترکش کنی، یه جوری گره خورده مثلاً دیگر باز نمیشود که اینرا دور بیاندازی و بگویی فردا یکی دیگه شو میگیرم. شرایط قبلی نیست که بگویی ۱۰ ساعت استراحت میکنم. یا برعکس خانم یک اخلاق خوبی دارد، در مدرسه در خانواده با همکلاسیها با پدر و مادر حالا یک همسری دارد که برای این خانم مثل همان آتش هست. هیچ چیز حالیش نیست، غرور، خودخواهی و کبر دارد و این خانم را اصلاً درک نمیکند. حالا این خانم چطور میخواهد خودش را تربیت کند؟

بهرحال آنچه در مسائل احساسی مهم است این است که تشکیل زندگی، یک وضعیت جدید، بسیار پیچیده و سختی در راستای تربیت نفس میباشد. تا حالا یک میدان جدی مثل خانواده برای تربیت نفس انسان در دنیا بوجود نیامده است. این نگاه تزکیه نفس در ازدواج بود.

خوب در آن دیدگاه بالاخره انسان هست علاقه به ارضای شهوت دارد حالا آمد برعکس شد. یکی از دوستان ما خیلی فرد موفق هست خیلی موفق، حتی به مسائل حوزوی در دوران دانشجویی هم علاقمند بود.

در ازدواجش همه چیزش جور بود امکانات مالی، شغلی و... این آقا در عالم خودش رفته سراغ خانواده ای که هم اصالت داشته باشد هم زیبا باشد هم فلان، بالاخره هر کس باشد منت این را خواهد کشید.

رفت و اینجور هم شد خانواده هر دو طرف اصالت دارد و در حال و رویت فرد مناسبی هست. از جهات مختلف، اخلاق پدرش در بازار خیلی خوب است مثلاً خیاط هست و الی آخر.

بعد از تشکیل زندگی این آقا دید که همه تیرهایش به سنگ خورده، از آن جهت که پدیده زیبایی برای او خیلی مهم بود موهای پشت سر خانم ریخته بود و این نمیدانست، آنکه مسئله اصالت هرچند که همینطور هم بود ولی این خانم اصلاً شباهتی به آن خانواده نداشت. از همه بدتر این بود که این خانم از نظر عقلی کم بهره بود. دقیقاً آنجوری که این آقا فکر میکرد همه اش برعکس شد بخصوص کم عقلی و اعصاب ضعیف این خانم. این آقا آمد و معلومه دیگه در مسئله سیروسلوک بالاخره تسلیم شد. حالا بنده باید تا چند ساعتی از داستانهای آن آقا براتون تعریف کنم که آن خانم به آن بزرگوار چه خون دلی داد. انسان تعجب میکرد. یک نمونه اش را عرض میکنم:

- مثلاً در اداره نشسته، همسایه اش آمده میگوید که مثلاً خانم شما به سبزی فروشی که به محله آمده بود و سبزی میفروخت و نیاز به تلفن زدن به جای دیگری داشت، به او میگوید که بیا خانه ما تلفنت را بزن در را باز گذاشته تا بیاید و تلفن بزند. نیت سوء برای خیانت ندارد. از بس ساده هست که به سبزی فروش اجازه تلفن زدن میداد. این نمونه ای بود از مسائل فرعی مثلاً در آشپزی چگونه بود و خانه داریش و فلان و فلان. این آقا میگوید که چند دفعه از سر کار خسته به خانه برگشته و تزیین خانه و کارهای خانه را به خانم یاد دادم مثلاً رختخواب را اینجوری میگذارند و طاقچه را اینطور مرتب میکنند. چند دقیقه بعد آمدم و دیدم که مرتب نکرده که هیچ، مرتب کردنهای من و کارهای خونه که انجامش دادم را هم خراب کرده. بهر حال خداوند باین یک شرح صدری و یک روح عظیمی داده بود. تمام

آرزوهایم به باد رفت! ناخواسته! جای تاسف اینجاست که اگر بگویند مریض هستی بیا ببرمت دکتر، دختر از خود بیخود میشود و پدرش هم میگوید میخواهی شخصیت دختر من را بد نشان بدهی! صحنه های خیلی عجیبی است. الان در شرایط بهتری به زندگیشان ادامه میدهند.

عرض بنده این است که تصور کنید که این آقا کدام راه را رفته بود با چه کسی زندگی را شروع کرده بود و در چه شرایطی، اصلاً به ذهنش هم نمی آمد که اینجور بشود و مسائل دیگر، خوب اگر از دیدگاه سیروسلوکی در ازدواج وارد شویم می بینیم که زندگی صرفاً برای تربیت نفس خودمان هست و اگر دیدگاه توحیدی برایمان باز شود می بینیم که همه اینها رزق و روزی زندگی انسان را تشکیل میدهند این مطلب اول یعنی تربیت خودمان در زندگی.

جایگاه مرد و زن در خانواده

مطلب دوم در دیدگاه سیروسلوکی این است که «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» پایداری زندگی خانوادگی به دوش مردان هست. البته تفسیر این آیه در بخش خانواده مفصلاً بحث خواهد شد ولی در این قسمت هم با توجه به اهمیت موضوع مختصر اشاره ای میکنیم.

بعضی ها متاسفانه اینها را اشتباهی متوجه شده اند که مثلاً چون گفته شده سرپرستی در خانواده به عهده مردان است یعنی مردان در خانواده مستبد، دیکتاتور و صاحب نظر بلامنازع هستند. مرد هرچه بگوید آن هست هیچ کس حق چون و چرا ندارد. وقتی مرد به خانه میآید از زن گرفته تا بچه باید از ترس خبردار بایستند، هنوز یک ساعت مانده مرد به خانه بیاید زن و بچه نگراند که وای غدام هنوز نپخته، فلان کارم ناتمام مانده، مرد یک هیبت عجیبی و یک رعب عجیبی در اعضای خانواده دارد که چون فرموده:

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» در حالی که قرآن کریم نمی فرماید که مرد در خانه سلطنت کند نمیگوید که: الرِّجَالُ سُلَاطِينُ عَلَى النِّسَاءِ، قرآن میگوید قوام و پایداری خانواده به عهده مرد است، از آن جهت مرد که به آفت عقل غلبه دارد خداوند مدیریت یعنی تدبیر امور خانه و خانواده را بصورت عاقلانه به عهده مرد گذاشته است و چون عاطفه خانم به عقلش غلبه دارد و مدیریتش عاطفی است تا عقلی و لذا کل زندگیش بر اساس نظام آفرینش اینچنین است.

در نظام عالم خداوند متعال مدیریت را به قوه عقل داده است این قوه عقل هست که قابلیت تدبیر دارد. تدبیر

امور غیر از سلطنت هست. تدبیر امور این است که از یک مجرای صحیح و روند یک تشکیلات را آن چنان که حق است به جایش بنشانیم، به این معناست. این قوه عقل نور است هم حقانیت یک مسیر را تشخیص میدهد که کدام مسیر حق است و کدام مسیر حق نیست و هم حقانیت موارد را و هم اینکه اینها را چگونه سر جایش قرار دهد و لذا چون تابع حق است، قوام و عدالت هم برقرار میشود.

اما در عاطفه چون تحریکات عاطفی وجود دارد و عاطفه کار قوه عقل را نمیتواند انجام دهد و بلکه گاهی هم در مقابل عقل یک حجاب میشود و لذا مشکلاتی دارد. حتی گاهی عاطفه یک تصمیماتی میگیرد که بضرر خودش است. اما عقل تصمیماتی میگیرد که فرد را از همین ضرر عاطفه به خودش نجات میدهد.

این خانمی که از روی عاطفه تصمیمی گرفته که به ضرر خودش است حتی خودش را از ضرر بخودش هم نجات میدهد یعنی تا این اندازه در تدبیر امور عقل دخالت دارد و این را خداوند متعادل در مرد قرار داده و این به عنوان نقص برای خانم تلقی نمیشود تا بگوییم که خانم عقل ندارد، نه خیر. چون خانم مسئولیت سنگین تربیت اولاد را به عهده دارد و تربیت اولاد در سخت ترین مراحلش فشارهایی دارد که فوق العاده سنگین و سخت است مگر اینکه عاطفه انسان فعال شود. تا این عاطفه در انسان تحمل و بردباری ایجاد کند، عشق ایجاد کند، حرارت ایجاد کند و در این حرارت، سختی های تحمل فرزند و زندگی را راحت تر تحمل کند. این حرارت عشق نمیگذارد مشکلات و فشارهای زندگی تربیت نسل و فرزند را متوجه شود.

خداوند متعال چقدر از روی حکمت عالم را خلق کرده است. خداوند قوه عقل را داده که کل تشکیلات زمین را این عقل اداره کند. چون هم جایگاه عاطفه را مشخص میکند و هم جایگاه خودش و فرزندش و بیگانه و آشنا را تعیین میکند. قوه عقل نوری است که در درون همه اش هست و عاطفه هم درون آن یک حرارتی است برای تحمل تربیت فرزند در سختترین دوران تربیتش و لذا به نوعی مرد خدمتگزار و خادم خانواده است، خادم تمام بعدی، هم مسئول تدارکات است و هم مسئول نگهداری است و هم نوکر، این است که تحمل اینها را داشته باشد و در عین حال راهنما هم هست که در اداره زندگی اینها هر کدام در جایگاهشان قرار بگیرند. این به این معنا نیست که بگوییم خانم عقل ندارد یا به این معنا نیست که بگوییم آقا مستبد خانه است. یک نحوه لطیف زندگی هست که خداوند متعال از روی حکمت هر کدام را در این نظام آفرینش قرار داده که هر کدام بر اساس طبیعت خود، خواصشان را به طور سالم پیاده کنند.

بنابراین حالا در این خانه یک مشکلی پیش آمده خوب عامل مشکل کی هست؟ اگر بگوییم خانم هست خوب عاطفه خانم ایجاب میکند که اینگونه رفتار کند. قرآن میفرماید این آفاست که باید ببیند چطور مدیریت کند که همه اینها را در نظر داشته باشد. فلذا می بینید که این مرد هست که به خواستگاری زن میرود. برای اینکه یک ادعایی هست که من این خانه را مدیریت میکنم.

• مثلا آقای وزیر راه، امروز از مجلس رای اعتماد گرفته، فردا بعد از تثبیت شدن وزیر، آقا روی صندلی وزارتش نشسته و پس فردا هواپیمای ما سقوط کرد یا فلان قطار مثلا چنان شد آقای وزیر بیا مجلس جواب بده. میگه من چیکار کنم؟ مگر من گفتم که بروید فلان هواپیما را ساقط کنید؟ مگر من گفتم که قطار آتش بگیرد؟ من هنوز ۲ ساعت نیست که وزارت را تحویل گرفته ام، تازه به اتاقم رسیده ام. میگویند نه شما ادعا کرده اید که من آماده اداره وزارت راه هستم حتما باید پاسخ ادعایتان را بدهید. بله ما میدانیم که شما هیچ وقت اینکار را نمیکند که مثلا جاسوس بفرستید که برو فلان هواپیما را ساقط کن یا بگویی که این قسمت را در نقشه فنی طوری لحاظ کن تا سه روز بعد سقوط کند. یا به قطار بگویی که برو نقص فنی پیدا کن تا آتش بگیرد. ما میدانیم که تو این کارها را انجام نمیدهی ولی از وقتی که وزیر شدی شما مسئول هستی که اگر در فلان جاده فلان اتفاق رخ داد آقای وزیر باید جوابگو باشد چون شما مدیریت را به عهده گرفتید که در من مهارتی هست که نگذارم چنین اتفاقی پیش بیاید. شما بیاید جواب ادعایتان را بدهید، بالاخره شما مسئول و مدیر هستید.

حال که رفتی خانه فلانی و گفتی که بیا عیال من شو اگر قبول کرد شما دیگر تعهد کردید که من این خانه را اداره خواهم کرد، تعهد و ادعا، خوب آخه نمیدانستم که خانم اینجوری میشود؟ میدانستی یا نمیدانستی بالاخره تو مسئول هستی. من نمیدانستم که مادرش، خاله اش فلانی و فلانی اینجوری میکنند؟ نمیدانستم که همسایه هم میاد دخالت میکنند؟ بالاخره بین مشکل مدیریت خودت از کجا هست؟ این دیدگاه اول باید حل بشود. «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» خوب، چیری نیست که مثلا یک سیلی بزنم بترسد و حتی مادرش هم از ترس نمیتواند چیزی بگوید. آنجور به سرش داد میزنم که برای همیشه دیگه... این مدیریت نشد که؟ این که اداره زندگی نشد؟ اداره زندگی این است که حق را در هر قسمت جایگاهش را تشخیص دهیم، پیچ و مهره های حق را در خودش تنظیم کنیم ولذا اگر کسی بخواهد تشکیل خانواده بدهد لا اقل باید به کلیاتی از علم مدیریت آشنایی داشته باشد.

مدیریت یعنی چه؟ تشکیلات را چطوری میتوان اداره کرد؟ این مدیریتی که مولا علی (ع) در نهج البلاغه به فرماندهان و استانداران و حکومتها فرموده همان مطالب را در واحد کوچکتر تطبیق بکند روی کشور خانوادگی انسان، به عنوان رهبر خانواده و ولی خانواده یعنی یک دوره فرمایش های حضرت را ولو اینکه به استاندارانش فرموده آنها را انسان یک مطالعه ای بکند و ببیند حضرت کدام بحث های مدیریتی را فرموده به زیرمجموعه خودش، آنها را در واحد کوچکتر دقت بکند، بررسی کند، بیاورد در این محیط با خودش تطبیق بدهد. خوب اینجاست که مسئله تشکیل خانواده یک مفهوم بسیار عمیق، وسیع، تربیتی و آفرینشی و هدف متعالی پیدا میکند.

بعد از تشکیل زندگی وقتی پیشامدی بوجود آمد باید با برخی از علوم به طور عمومی آشنایی داشته باشیم از علم روانشناسی گرفته تا علم سیاست. مدیریت خانواده مثل اداره کشور هست منتهی کشوری خیلی پیچیده. تنها خانم نیست که زندگی میکند یک کشور است. این کشور امور خارجه دارد، امور داخله دارد، مسائل اقتصادی دارد، مسائل دفاعی دارد. تدریجاً هر چیزی که در کشور هست در این واحد کوچک هم هست یک رئیس جمهور وقتی وزیر خارجه اش خودسرانه عمل میکند می بینی که خارج از این خانه چه مصیبت هایی بوجود میآورد. همه اینها در این آقای مرد و وزارتخانه ها در خودشان جمع شده که سیاستهای خارجه و داخله را بداند. از نظر روانشناسی چه خواهد کرد؟ همه اینها با یک پرخاشگری، کتک زدن، تهدید کردن که حل نمیشود. مسائل تربیتی هست و در خیلی جاها سکوت لازم دارد. خیلی وقتها صبرها میطلبد. خودمان در خودمان پیاده خواهیم کرد تا اینکه حرف طرف مقابل را درک کند. بعضی جاها فقط حق داریم با اشاره مطلبمان را انعکاس بدهیم، خیلی وقتها با کنایه و... اینجور نیست که همه اینها خیلی هم راحت باشد.

- مثلاً یک زهر چشمی از بچه بگیریم دیگه تمام شد. این برخورد در بچه عقده ایجاد میکند و بعدش میبینی که اصلاً اعتنایی به پدرش ندارد. وقتی از پدر صحبت میکند فقط از ظلم پدر صحبت میکند بعد چند سال که خودش را پیدا کرد دیگه واویلاست. کارهایش از روی لجبازی با پدر است از عصبانی کردن پدر لذت میبرد و مسائل دیگری که بهمراه دارد.

در تمام شرایط مطلب این است که ما به دنبال وظیفه ایم ، بلکه ، بگردیم زیباترین فرد را پیدا کنیم ، بگردیم تا با اخلاقترین خانم را پیدا کنیم ، بگردیم تا با سوادترین ، مهذبترین ، پاکدامنترین ، عاقلترین ، نجیبترین ، اصیلترین از نظر خانوادگی ، بلکه اینها ، اما بعنوان انگیزه زندگی نباید باشند ، به عنوان اینکه حق تعالی خودش اینطور صلاح دیده است ، فردی که انسان انتخاب میکند عقل هم ایجاب میکند که از همه کاملتر باشد ، منتهی به عنوان اینکه وظیفه ام این است خداوند فرموده است تو برو با فردی ، با این شرایط ازدواج کن ، بخاطر همان دنبال این شرایط میگردم ، نه بخاطر اینکه ، نفسم این را میخواهد ، بخوادم نفسم را اشباع کنم ، وقتی بر مبنای وظیفه شد و انگیزه به آن معنا نشد ، دیگر انسان دچار وسواس نمیشود ، که شش سال هم منتظر می مانم و می گردم تا فردی را با این شرایط پیدا کنم ، این شرایط شاید یک در میلیون پیدا شود ، آنهم فقط در بهشت است ، چه آقا برای خانم و چه خانم برای آقا ، این عالم اصلا عکس آن است در این جا دیگر وسواس نیست چون وظیفه است و هدف انجام وظیفه است ، اسقاط تکلیف است ای بسا که در سال هفتم به مادرم ، خاله ام ، خواهرم بگویم که اگر فردی با این شرایط پیدا نشد ، یک درجه پایین تر ، نشد دو درجه پایین تر ، نشد سه درجه پایین تر ، خوب ، تا یک حد معین ، یک ماه ، ۵ ماه ، ۶ ماه ، خوب و در نهایت و حداکثر زمان یک سال و بعد از آنکسی که شرایطش اجمالا وفق میکند در طول این مدت ، با توکل بر خدا انسان انتخاب کند ، واگذار کند به خدا ، خدا هر چه بخواهد و روزی من هر چه باشد آن میشود .

- به بهانه پیدا کردن خانم ، خودش انجام وظیفه می کند ، خدا این خانم را در مقابل او قرار داده است تا به بهانه او بندگی کند ، انجام وظیفه اش نسبت به او برای خدا و برای رضای خدا باشد .
- وظایفی که میدانم ، خانم اینها را برای من باید انجام دهد ، ولی انجام نمیدهد و کوتاهی میکند ، به خاطر رضای خدا از آنها چشم پوشی کنم ، به به ، واقعا شجاعت خیلی زیادی است ، برای الله ، این وظایفی که خانم برای او باید انجام میداد البته بحث وظایف شخصی است ، نه وظایف الهی که آن بحث دیگری است . در وظایف الهی مرد مسئولیت دارد که خانمش را کنترل کند که مبادا اسیر حرام شود . غیر فرهنگ الهی در زندگانی اش نفوذ کند آنهم در عین حال با مدیریت مناسب در وظایف شخصی خانم نسبت به من ، خدایا برای رضای تو از اینها گذشتم ، اصلا به رویش نمی آورد ، به به ، در بیرون معلوم است که من

وقتی می‌آیم همه برای احترام بلند میشوند، و من به احترام آنها بلند می‌شوم، این خیلی راحت است، بعضی وقتها هم خجالت خواهم کشید، چون در جمع بد است، اگر هم بلند نشوم، به خاطر آن بلند نمی‌شوم که جماعت بد نگویند، بگذار اینجور نکنم که آن جور شود، اما در این چهار دیواری فقط خدا میداند و اینجاست که او به وظیفه خودش عمل نمیکند و منم و خدا، الان می‌گویم که خدایا اصلاً نشنیدم و نفهمیدم و ندیدم و با این انسان به کمال میرسد فرق بین اهل سیروسلوک با بقیه در همین است که در بقیه آقا حرف خود را راحت می‌گوید و مسابقه را او برنده میشود و خانم هم هر چقدر در این مسابقه زرنگی کند، اگر بتواند حرفش را به زور بگوید او برنده هست، او در خانه پیروز هست، او کیف میکند، خانواده او کیف میکند، بله، می‌بیند که داماد از دختر ما بدجور می‌ترسد، یا فرضاً از خواهر ما می‌ترسد، عمه ام لذت میبرد که چه زندگی خوشبختی پیدا کرده ام، بچه را میدهد بغل داماد می‌گوید باید به فلان پاساژ بروی، داماد هم می‌گوید چشم خانم، فلان مغازه، چشم خانم، فلان مکان چشم خانم، بله دخترم خوشبخت است، نشسته است رو شانه شوهرش، مرد هم جرأت ندارد بگوید چرا؟ پس اینجا هم برعکس هست، هر کس که برعکس است، رضای خدا را بیشتر در نظر می‌گیرد و او در مسابقه سبقت گرفته است.

پس قبل از ازدواج، در سیروسلوک وظیفه ما این است که جدی باشیم اگر نتیجه داد، خدا خواسته و اگر هم نتیجه هم نداد باز هم خدا خواسته، ما کاره ای نیستیم. اصلاً مبنای سیرالی الله عمل به وظیفه هست و بس، بعد از آن راحت و آزاد با همه آرامش فکری در وظیفه خود جدی باشیم که هر کسی نگاه کند بگوید این آقا چقدر طعمکار است؟ چقدر دنیاطلب است؟ در انجام وظیفه به این اندازه باید جدی باشیم.

همه درد ها و ناکامی های ما از گناه است

خوب مثلاً من در دوران بچگی فلان گناه را انجام داده ام و خداوند اراده میکند که با این مشکل عیالم، اراده خدا پیاده شود، میخواهد مرا پاک کند، حالا من یک خانم ایده آل را انتخاب کردم، آمد دیدم عقلش کم است، گناه خودم است، اینجا مشهود شده است، می‌گشتم از جهت عقل آن چنان عاقل باشد که چنین و چنان، ولی آمد و برعکس شد، دیگر تقدیر خدا این است، خودم را شیرین کام کنم، چون اینها برای من انگیزه نیست، برخلاف انسانهای دسته اول، که انگیزه اش بود و در نتیجه آن زندگیش سرد و عامل بسیاری عقده ها و ناراحتی ها می‌شد، برخلاف آنها، خیلی هم شیرین و شیرین کام، با رضایت تمام، اصلاً انگار که عیالم کم عقل نیست خوش خلق ترین فرد را می‌گشتم پیدا کنم، آمد و بدخلق ترین شد. یادم بیاندازم که در نوجوانی فلان گناه را

انجام داده بودم، حق تعالی می‌خواهد مرا پاک کند، روزی من این بود، خواست و اراده خدا همین است، چون خداوند اراده کرده است خیلی هم شیرین کام، هر وقت از بیرون خسته و کوفته می‌روم، مشکلات بیرون یک طرف، در خانه هم یک لنگه کفش می‌خورم، قندان را پرتاب کرد اگر سرم را نکشیده بودم سرم رفته بود، جوری زد که شیشه شکست، زد فلان شد، بهانه تراشی که هیچ چیز را برای خودش یک مسئله بزرگ کرد، شکرالله، این خواست توست و روزی من است، شکر می‌کنم که از تو آمده است، الحمدلله، به به، خداوند توفیق دهد که چنین روحیاتی برای ما پدید آید، قیافه اش بهتر بود ولی آمد، دیدم که از پشتش فلان زخمی بیرون زده یا مثلاً مویش اینچنین است و خوب، خدا را شکر، روزی من این بوده است، به چشم خیلی زیبا به نظر می‌رسید ولی دیدم خیر برعکس، چند جور عیب و ایراد دارد، آرام آرام پایش هم لنگ می‌شود، دست هم از یک طرف خم است، بالاخره هر چی، الان خداوند این را روزی کرده است، زندگی این است، شکرالله، تو خودت مرا تربیت می‌کنی، می‌خواهی با این راز، مرا اینطور تربیت کنی، اینها برای انسان شرح صدر می‌آورند، انسان باید حوصله کند، حالا، پدر، مادر، خواهر، برادر، عمه، خاله، همه جمع میشوند مرا تحریک کنند، اصلاً انسان تکان نمی‌خورد، چون محکم بر جایی چسبیده و بر مبنای دیگری حرکت می‌کند، اصلاً هم پشیمان نیست، اصلاً هم ناراحت نیست، روزی الهی این بود، من ۱۰ سال هم میماندم و می‌گشتم تحقیق و موشکافی و وسواس، از این هم شاید مشکلتر میشد، اگر اراده الله این است و این در انسان یک حال تسلیم و آرامش بوجود می‌آورد، نه اینکه می‌گشت تا از یک انسان آرامش بگیرد، نه، آنکه جای خود، اما زمینه پذیرش آن باید اول در خود این فرد باشد تا با او به آرامش برسد، رسیدی به خانه و دیدی که در زمینه مسائل خانه داری برعکس شد، نه خیر، خیلی هم فرد خانه داری بود و همه خانه داریش را در زمان مجردی تعریف میکردند، حالا این خانم لج کرده است و خانه را کلاً به هم میریزد میگوید که خدایا روزی من این بود.

تحقیق قبل از ازدواج و معیارهای انتخاب همسر

سوال این است که آیا ما قبل از ازدواج باید تحقیق کنیم یا نه همه چیز را به خدا بسپاریم؟ در جواب می‌گوییم بله بصورت متعارف تحقیق کنیم، بگردیم، تا حد ایده‌آل هم بررسی کنیم ولی نه در حد وسواس، نه در حد یک انگیزه، نه در حد یک آرزو، بلکه در حد یک انجام وظیفه، بعد از انجام وظیفه واگذار کنیم به خدا، بله، با

عُقلا مشاوره کنیم تحقیق کنیم بصورت متعارف ، اینها باید انجام پذیرند، خود طرف و خانواده اش، اخلاقش ، تقوایش ، مخصوصاً چند ویژگی که خیلی هم مهم هستند در تشکیل زندگی ، چه برای آقا و چه برای خانم ، که: اولش عبارت است از تعبد در واجبات ، احکام الهی ، که آیا چیزهایی که واجب هستند به آنها حساس است؟ به چیزی که حرام است به آن حساسیت وجود دارد به حلال و حرام های الهی توجه دارد؟ عقیده اش نسبت به قیامت و توحید قوی است؟ اصالت خانوادگی و اخلاقش ، اینها چند تا مطلبی هستند که خیلی مهم و بقیه مسائل فرعی هستند. چقدر گلهای زیبایی در بیابان هستند که انسان دوست دارد آنرا بچیند و ببرد در خانه نگهداری کند ولی وقتی به آنها نزدیک میشود چنان بوی بدی دارد که انسان سرش گیج میرود ، عود این یک تکه چوبی که میسوزد از بوی عطرش، انسان نمیخواهد که از خانه بیرون برود ، بنابراین زیبایی باطنی ، زیبایی اخلاقی ، زیبایی معنوی انسان ، زیاد مهم هستند ، قیافه ، اینها هوس هستند ، گاهی دیده میشود که صاحب همان قیافه ای که انسان فریب آنرا خورده است چنان اخلاق کثیفی دارد که نگو. خدای نکرده ، یک غرور عجیبی دارد به شکلی دیگر، در یک مسائل دیگر ، در هر حال، اینها ، تحقیق لازم دارد پیگیری و صحبت خوبست ولی در حد متعارف ، پس از انتخاب ، بقیه آماده و تسلیم به رضای الهی و قضای الهی و قدر الهی باشیم .

مطلب دیگر پس از تشکیل زندگی ، انسان خودش هم عیبهای زیادی دارد که اینها برای خودش کشف خواهد شد ، همه اش هم به تحقیق متکی نباشیم ، که من تحقیق کردم و صددرصد اینطور یا آنطور میشود، انسان بعضی خصوصیات پنهان دارد که پس از تشکیل زندگی ظهور میکنند ، اینطور نیست که مثلاً از فلان آقا یا خانم ناراحت بشیم که تو گفته بودی که این اخلاقش خیلی خوب است، پس چرا اینطور شد ، پس چرا تو گفته بودی!، نه خیر ، او چکار کند شاید بعضی افراد در عالم خودش بگوید بگذار مشکل دو نفر حل بشود بعضی عیبهها را بپوشاند ، رد شود تا یک زندگانی شروع شود ولی همه اش اینطور نیست ، یک عده واقعا آن طور میدانستند ، تقصیر او نیست ، قاعدتاً انسان بعد از تشکیل زندگی ، بعضی عیبهای پنهان دارد که بعد از آن ظهور میکند ، هیچ کس هم نمی دانست که در او این اخلاق، اصلاً وجود دارد یا نه ، زیاد دیده شده است در خانواده ها ، هست خانواده ای که حتی کارشان به متارکه میکشد ، یک نفری ما در جریان کارش بودیم که تحقیق نکرده با عجله ازدواج کرده بود ، اول بررسی کنید، میگوید طرف دختر عمویم است، در یک مکان بزرگ شده ایم، عجب ، بله میگوییم درست میگوید ، بحث قبلی ما ، دختر عمو یا پسر عمو هست ، اما این غیر این است که اینها آقا و خانم هستند. در

نتیجه درگیری آقا و خانم ، خودش یک گره و حساب خاصی دارد، که بعد از ازدواج این را نفس آشکار میکند ، قبلاً پنهان بود ، از آن خیلی بالاتر ، حتی خود انسان ، بوده بعضی از دوستان تشریف آورده و گفتند که من الان متوجه شدم که در من غرور وجود دارد ، آرام آرام متوجه میشوم در من خود برتری وجود دارد، تا حالا این را متوجه نشده بودم، الان متوجه میشوم که در من فلان رذیله وجود دارد، چون شخص به دنبال سلوک و غیر از سلوک سیرالی الله نیست، همیشه به کشف عیب های خودش توجه دارد ، به تربیت خودش توجه دارد ، بنابراین عیبه را در خود کشف میکند و میتواند متوجه شود و شروع میکند به مبارزه با آنها و یک صحنه بسیار عجیبی است ، خلاصه اگر دیدگاه ما به وسیله ازدواج کمی عمیق تر باز شود و واقع بینانه شود از نظر خود سازی انسان به چیزهای شگفت انگیزی میرسد در این معنا. در این جاست که انسان آرام آرام شروع به تربیت خود در آن مکان میکند ، فضای سخت و تنگ و فشرده ، مسئولیت سنگین و گریز ناپذیر، انسان برای تربیت کردن خود ، در آنجا متوجه میشود که چرا ، بزرگان میفرمایند که *اگر اسم اعظم هم بدانی حالا برو ازدواج کن بینم چه خبر است* ، تا در آن جا جدی جدی بفهمی که چه خبر است ، به اینها دلخوش نباش که این خوابها را دیده ام ، این حالتها را میبینم، این مسائل را متوجه میشوم ، از این علم غیب خبر دارم ، از این فلان و فلان، اینها همه، بله ، ولذا اگر انسان دیدگاهش باز شود، خداوند فرموده است که شرح صدر خاصی میدهد ، که همان مبنا است که در انسان توقعات را ایجاد میکند، که همان توقعات دل انسان را تنگ میکند ، انسان را تحت فشار قرار میدهد ، به انسان میخواهد بگوید که در زندگانی شکست خوردی، زندگانی خراب شد ، آرزوهای خراب شد ، انسان در زندگی احساس ناامیدی میکند و به دنبال آن ، فشار روی فشار ، عصبیت روی عصبیت ، انفعال روی انفعال ، دیگر برای مرد حال و حوصله ای نمیماند که بنشیند و ببیند با چه راهی با بچه اش چه کار باید بکند؟ با خانمش چه کار کند؟ در خارج از فضای خانواده مادرزن ، برادرزن ، پدر و مادر خودش ، خواهر و برادرهای خودش و دیگران ، خیلی از روی حسادت، از روی فلان ، دخالت میکنند دیگر برای آنها فکری نمیماند ، که بنشیند برنامه ریزی کند، محاسبه کند ، به صورت متناسب به اصطلاح برنامه ریزی و برخوردهای مناسب کند ، کارهای تربیتی با آنها بکند ، دیگر نمیتواند ، داغون شده است، اگر چاره ای داشت که با اقدامات منفی ، مدیریت کند، که این هم بر خلاف رضای الهی است.

اگر بخواهیم تمام عرایض را جمع کنیم این کتابها در یک زمینه هستند، خلاصه انسان اینها را با دقت مطالعه کند، هم وظایف آقا را نسبت به خانم نوشته است و هم وظایف خانم را نسبت به آقا، با آنها دقیقاً آشنا شود، انشاءالله این کتابها را مطالعه کنید البته بعد از ازدواج مطالعه کنید بهتر است. آنهایی که به دنبال سیروسلوک نیستند، آنها معمولاً میگردند تا وظایف خانم را با دقت بخوانند، مو به مو که من بینم بالاخره او کجا میخواهد کلاه سرم بگذارد؟ کجا به من حقه خواهد زد؟ کجا چه خواهد شد؟ آنهایی که در راستای سیرالی الله نیستند آنها، معمولاً میخواهند که از طرف مقابل میچ گیری کنند میگردند دنبال آنها، وظایف مربوط بخودش را آنهم گذرا رد میشود و میگوید که من فقط اینها را دیدم، اما آنهایی که اهل سیروسلوک هستند، برعکس، میگردند وظایف خودشان را با دقت مطالعه میکنند، بینم من در محضر خدا، فردا در مسئولیت الهی و تربیتی خودم، کدام مسئولیتها و وظایفی دارم که دقت کنم در آنها کم نیاورم، اینها را با دقت مطالعه میکند که با وظیفه اش آشنا شود، مخصوصاً با وظایف خودش. وظایف خودش را برای رضای خدا، برای ادای بندگی الهی، در مهم ترین میدان بندگی، که از جمله مهمترین آنها این فضای خانواده است.

جهت آگاهی از محتوای کتابهای معرفی شده و به نوعی تبیین دیدگاه عزیزان نسبت به وظایف و برخی رذایل اخلاقی، فهرست فصول و دروس نیز آورده شده است.

اخلاق در خانواده تالیف آیت الله حسین مظاهری

این کتاب با بهره گیری مستقیم از دروس اخلاق آیت الله مظاهری که سالیان متمادی در زمینه مباحث خانواده بحث کرده اند، نگاشته شده است.

بهره گیری وافر از آیات و روایات با نگاه اجتهادی و فقیهانه در کنار تجربه مشاوره در حوزه خانواده و آشنایی ایشان با مسائل تربیتی و روان شناسی، نگاهی عمیق و کاربردی به مباحث ایشان داده است.

این کتاب در ده فصل با عناوین زیر تدوین شده است:

- ۱- انسان و خانواده
- ۲- موانع تشکیل خانواده و راه های رفع آن
- ۳- معیارهای همسرگزینی
- ۴- مراحل تشکیل خانواده
- ۵- فضایل اخلاقی در خانواده
- ۶- تزلزل خانواده عوامل و پیامدهای آن
- ۷- نظام اقتصادی خانواده در اسلام
- ۸- فرزند آوری و تربیت فرزند
- ۹- تنظیم خانواده
- ۱۰- جمعیت شناسی

آئین همسررداری تالیف آیت الله ابراهیم امینی

چکیده: خانواده در پرتو شناخت صحیح و واقع بینانه همسران از وظایف زناشویی و طرز تفکر و خواسته های یکدیگر، پویا و سالم و باصفا می شود و بدین سان بستر مناسب برای تربیت فرزندان صالح فراهم می شود. نویسنده محترم در این اثر با عنایت به ضرورت اجتماعی، مشکلات و مسائل زناشویی را با استفاده از آیات و روایات و رفتارهای اجتماعی افراد مورد بررسی قرار داده و راهکارهای لازم را برای سلامت خانواده ارائه کرده است.

- | | |
|----------------------------|-------------------------------|
| ۱- اهداف ازدواج | ۱۱- احترام به همسر |
| ۲- نخستین وظیفه زن و شوهر | ۱۲- زن و شکایت های آزار دهنده |
| ۳- مذاکره و تفاهم | ۱۳- مرد و شکایت های بی فایده |
| ۴- در کسب استقلال بکوشید | ۱۴- اخلاق خوش همسر |
| ۵- شوهرداری | ۱۵- اخلاق خوش شوهر |
| ۶- همسررداری | ۱۶- زن و توقعات بی جا |
| ۷- وظیفه مرد در تکامل همسر | ۱۷- بهانه جویی های مرد |
| ۸- مرد نیاز به محبت دارد | ۱۸- شوهرت را دل داری بده |
| ۹- زن نیز محبت می خواهد | ۱۹- دل جویی از همسر |
| ۱۰- احترام به شوهر | ۲۰- خانم محترم! سپاس گزار باش |

- ۲۱- آقای محترم! سپاس گزار باش
- ۲۲- خانم محترم! عیب جویی نکن
- ۲۳- آقای محترم! عیب جویی مکن
- ۲۴- خانم محترم! از غیر شوهرت چشم پوش
- ۲۵- آقای محترم! از غیر همسرت چشم پوش
- ۲۶- به حرف بدگویان گوش ندهید
- ۲۷- به حرف بدخواهان ترتیب اثر ندهید
- ۲۸- حجاب اسلامی
- ۲۹- لغزش های شوهرت را ببخش
- ۳۰- آقای محترم! لغزش های همسرت را نادیده بگیر
- ۳۱- مراقبت از شوهر
- ۳۲- مراقبت از همسر
- ۳۳- خروج از منزل و اجازه شوهر
- ۳۴- آرایش برای شوهر
- ۳۵- آراستن برای همسر
- ۳۶- پرستاری از شوهر
- ۳۷- پرستاری از همسر
- ۳۸- در برابر عصبانیت شوهر چه باید کرد؟
- ۳۹- کتک زدن ممنوع
- ۴۰- خشم و عصبانیت همسر
- ۴۱- لزوم وفاداری در همه حال
- ۴۲- آقای محترم! به همسرت وفادار باش
- ۴۳- قهر نکنید
- ۴۴- راز نگه دار باشید
- ۴۵- خانم های بدبین
- ۴۶- مردان بدبین
- ۴۷- اگر خیانت زن به اثبات رسید
- ۴۸- با شغل شوهرت بساز
- ۴۹- شغل بانوان
- ۵۰- اگر ناچارید در غربت زندگی کنید...
- ۵۱- اگر در خانه کار می کند...
- ۵۲- به پیشرفت شوهرت کمک کن
- ۵۳- به ترقی همسرت کمک کن
- ۵۴- رضایت شوهر یا مادر
- ۵۵- سرگرمی های مرد
- ۵۶- خویشان شوهر
- ۵۷- مادر خانم
- ۵۸- سرپرست خانواده
- ۵۹- مدیریت شوهر را پذیرا باشید
- ۶۰- هزینه های خانواده
- ۶۱- اقتصاد در خانواده
- ۶۲- امین خانه
- ۶۳- خانه داری، نظافت در خانه
- ۶۴- منزل مرتب
- ۶۵- تهیه غذا
- ۶۶- کمک مرد در کارهای خانه
- ۶۷- زود آمدن شوهر به منزل
- ۶۸- مهمان داری
- ۶۹- بهره بری از اوقات فراغت
- ۷۰- بزرگ ترین ثمره ازدواج
- ۷۱- بارداری و زایمان
- ۷۲- تربیت فرزند
- ۷۳- کمک شوهر در بچه داری
- ۷۴- تغذیه و بهداشت کودک
- ۷۵- مرد و تعدد همسر
- ۷۶- اختلاف در بچه دار شدن
- ۷۷- خودخواهی بزرگ ترین عامل اختلاف
- ۷۸- طلا

- ✓ عوامل الفت و محبت میان زن و شوهر.
- ✓ عوامل اختلاف و کدورت آنها و راه علاج آن.
- ✓ موقعیت واقعی زن در خانواده از نظر اسلام و تحلیل و بررسی آیات و روایاتی مانند (ضعف عقل او، شر بودن او، استخوان کج بودن او، تادیب او، مشورت با او، بر حذر بودن از خوبانشان و مانند اینها)
- ✓ موضوع حجاب و نظر اسلام نسبت به مقدار محدودیت زن.
- ✓ اظهار مطالب غریزه جنسی و تعیین مرز بین حرام و جایز و مطالب متفرقه بسیار دیگری، مانند سواد آموزی زن، داشتن فرزند، ضرب المثلهای پزشکیها و روابط فامیلی، در این کتاب بحث می شود که به خاطر تنوع مطالب و تفنن خاطر خوانندگان، تمام این مباحث درهم و آمیخته و معجون وار بررسی شده است

در این کتاب مقررات سعادت بخش اسلام در روابط زن و شوهر در مراحل زندگی مشترک از منظر قرآن و روایات استخراج و در دو جلد عرضه شده است. مباحث جلد اول این کتاب دو جلدی (شامل ۶۷ درس) با مبحث صدا زدن و سلام کردن آغاز و با مبحث طلاق و دردها و درمانها پایان می پذیرد. شیوه نویسنده در تمامی این ۹۶ درس بدین صورت بوده است که بعد از بیان هر درس دلایل قرآنی و روایتی را به دنبالش ذکر نموده است و سعی نموده که با استمداد از قرآن و سنت دیدگاه اسلام را پیرامون ابعاد گوناگون زندگی زناشوئی بیان نماید. در بخشی از این کتاب به سنخیت زن و مرد برای یک زندگی خوب و سعادت مند اشاره شده است و عوامل اختلاف در زندگی زناشوئی را به داخلی و خارجی تقسیم می کند. عوامل داخلی اختلاف عبارتند از: مشکلات مالی، غرائز جنسی، خودخواهی، ندانستن همسر داری و اختلاف سطح فرهنگی و اخلاقی و عامل خارجی را هم دخالت دیگران در زندگی خصوصی خانواده می داند. که نویسنده با بیان هر یک سعی نموده راه چاره را نیز بیان نماید. دکتر مصطفوی با گنجانیدن روش پزشکی و معالجه در بخش پایانی کتاب سعی نموده به کتاب شکل علمی و کاربردی بیشتری بدهد. از نکات مثبت کتاب می توان به قلم روان و ساده و ارائه مباحث لازم و مستند پیرامون روابط زناشوئی اشاره کرد.

در جلد دوم مباحث کتاب با مبحث جدول محرم و نامحرم آغاز و با مبحث عوامل خوشبختی و نتیجه به پایان می رسد. این کتاب بعد از رحلت نویسنده توسط فرزند و جمعی از فضلاء بر اساس نوشتجات و مقالات آن مرحوم گردآوری و تنظیم شده است. روش نویسنده در بیان مباحث طرح شده، رنگ استدلالی و عقلانی داشته و با

تمسک به دلائل نقلی از قبیل کتاب و سنت سعی در تبیین مسائل شده است. نویسنده در ۲۷ درس خود، مباحث متنوعی از قبیل عاقبت اندیشی، عذرخواهی، چشم و همچشمی، را متذکر شده است و راههای درمان این دردها را برای خواننده عنوان نموده است. علاوه بر درسهای یاد شده، چهار مقاله نیز در آخر کتاب گنجانده شده که جنبه استدلالی بیشتری داشته و به بررسی عقل و حجاب برای زنان پرداخته است.

درس اول: صدا زدن	درس بیست و پنجم: تکبر و بخل و ترس زن
درس دوم: سلام کردن	درس بیست و ششم: رهبری غریزه
درس سوم: پیشباز و بدرقه رفتن	درس بیست و هفتم: غریزه زن
درس چهارم: خداحافظی	درس بیست و هشتم: محبت به زن
درس پنجم: نگهداری اموال منزل	درس بیست و نهم: درک مشکلات همسر
درس ششم: انتخاب غذا	درس سی ام: عیدی
درس هفتم: سخن محبت آمیز	درس سی و یکم: تشکر
درس هشتم: احکام اولیه و ثانویه در همسری	درس سی و دوم: جادوبندی
درس نهم: عفت و عشوه	درس سی و سوم: گوش دادن به سخن
درس دهم: تمیزی شوهر	درس سی و چهارم: عیب پوشی
درس یازدهم: عطر و رنگ	درس سی و پنجم: صفا و صداقت
درس دوازدهم: کمک مرد به زن در کار خانه	درس سی و ششم: ترشروی
درس سیزدهم: زینت (آرایش و پیرایش)	درس سی و هفتم: استخوان کج
درس چهاردهم: مجالس عروسی و عزا	درس سی و هشتم: زخم را نمی خواهم
درس پانزدهم: دهان خوشبو	درس سی و نهم: سوغات سفر
درس شانزدهم: آیا وجود زن شر است	درس چهلیم: خلوت
درس هفدهم: احترام زن	درس چهل و یکم: بارداری
درس هجدهم: تاءدیب زن	درس چهل و دوم: جلوگیری
درس نوزدهم: کار زن	درس چهل و سوم: دختر زاییدن
درس بیستم: تعصب بیجا	درس چهل و چهارم: بد گمانی
درس بیست و یکم: حجاب	درس چهل و پنجم: سود زیان متقابل
درس بیست و دوم: مشورت با زن	درس چهل و ششم: هر کسی را به خانه مبر
درس بیست و سوم: مسافرت	درس چهل و هفتم: ناسزاگویی
درس بیست و چهارم: الرجال قوامون...	درس چهل و هشتم: اختلاف سلیقه

درس پنجاه و هفتم: زن بدکاره	درس چهل و نهم: اهانت
درس پنجاه و هشتم: رفت و آمد فامیلی	درس پنجاهم: گذشت و اغماض
درس پنجاه و نهم: روابط فامیلی	درس پنجاه و یکم: سواد آموزی زن
درس شصتم: احترام داماد	درس پنجاه و دوم: ضعف عقل
درس شصت و یکم: اختلاف مالی	درس پنجاه و سوم: از خوبانشان بر حذر باش
درس شصت و دوم: اختلاف غریزی	درس پنجاه و چهارم: زن از نظر اسلام و دیگران
درس شصت و سوم: اختلاف خودخواهی	درس پنجاه و پنجم: ضرب المثلهما
درس شصت و چهارم: اختلاف در ندانستن همسررداری	درس پنجاه و ششم: ابعاد سه گانه
	درس شصت و پنجم: اختلاف سطح فرهنگی و اخلاقی
	درس شصت و ششم: دخالت دیگران
	درس شصت و هفتم: حکمین
	درس شصت و هشتم: طلاق
	درس شصت و نهم: پزشکیها و معالجات
	درس هفتادم: خاتمه و نتیجه
	درس هفتاد و یکم: محرم و نامحرم: از راه خویشاوندی:
	درس هفتاد و دوم: محرم و نامحرم: از راه ازدواج
	درس هفتاد و سوم: محرم و نامحرم: از راه شیر خوردن یا رضاع
	درس هفتاد و چهارم: جدول محرم و نامحرم
	درس هفتاد و پنجم: تنها قوانین الهی: می تواند سعادت خانواده را تامین کند
	درس هفتاد و ششم: خواستگاری: سفارشات اسلام به پسر
	درس هفتاد و هفتم: خواستگاری: وظیفه والدین و فرزند در این راستا
	درس هفتاد و هشتم: خواستگاری: انتخاب شوهر
	درس هفتاد و نهم: خواستگاری: ملاکهای غیر ضروری
	درس هشتادم: خواستگاری: گفتگوی پسر با دختر
	درس هشتاد و یکم: خواستگاری: دین و تقوا
	درس هشتاد و دوم: تدلیس (فریب دادن همسر)
	درس هشتاد و سوم: شب زفاف
	درس هشتاد و چهارم: معاشقه و آمیزش

درس هشتاد و پنجم: شیوه جلب محبت
درس هشتاد و ششم: عذر خواهی
درس هشتاد و هفتم: خوش بینی
درس هشتاد و هشتم: عاقبت اندیشی
درس هشتاد و نهم: چشم و همچشمی
درس نودم: روابط فامیلی
درس نود و یکم: ازدواج موقت
درس نود و دوم: تعدد زوجات یا تراکم مصیبتها
درس نود و سوم: برابری و اختلاف مرد و زن
درس نود و چهارم: عوامل خوشبختی
درس نود و پنجم: نکات مهم و اساسی این کتاب
درس نود و ششم: نق نق زدن

بخش دوم: خانواده

جلسه اول از بخش خانواده:

قرآن در سوره نساء میفرماید:

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ ۚ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ ۗ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاصْرَبُوهُنَّ ۚ فَإِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (۳۴)

ترجمه آیه:

مردان، کارگزاران و تدبیرکنندگان [زندگی] زنانند، به خاطر آنکه خدا مردان را [از جهت توان جسمی، تحمل مشکلات و قدرت روحی و فکری] بر زنان برتری داده، و به خاطر آنکه [مردان] از اموالشان هزینه زندگی زنان را [به عنوان حقی واجب] می پردازند؛ پس زنان شایسته و درست کار [با رعایت قوانین حق] فرمانبردار [و مطیع شوهر]ند [و] در برابر حقوقی که خدا [به نفع آنان برعهده شوهرانشان] نهاده است، در غیاب شوهر [حقوق و اسرار و اموال او را] حفظ می کنند. و زنانی که از سرکشی و نافرمانی آنان بیم دارید [در مرحله اول] پندشان دهید، و [در مرحله بعد] در خوابگاه ها از آنان دوری کنید، و [اگر اثر نبخشید] آنان را [به گونه ای که احساس آزار به دنبال نداشته باشد] تنبیه کنید؛ پس اگر از شما اطاعت کردند برای آزار دادن آنان هیچ راهی مجوید؛ یقیناً خدا بلند مرتبه و بزرگ است. (۳۴)

مردها قیم امور زندگی خانمها میباشند، سرپرست میباشند، در تمام امور زندگی، مسائل اجتماعی، سیاسی، قضائی، نظامی و تمام امور خانوادگی، البته عرض شد که قیومیت و سرپرستی به معنای این نیست که مرد این را برای خود امتیازی بداند، مایه شرافت و ارزش بداند، خود را نسبت به خانم بدینوسیله برتر بداند. اگر دقت کند خداوند متعال خلقت مرد را طوری قرار داده که بتواند اینکار را انجام دهد نه اینکه خودش زحمت کشیده و این را بدست آورده تا بدین وسیله ارزش پیدا کند.

خداوند مخلوقات را که در تمام عالم خلق کرده، خاصیتش همینجور است. هر شیئی نسبت بوضع ساختمان

خلقتش یک خصوصیتی دارد که از خودش نیست و قانون خداوند متعال است پس این نمیتواند وسیله شرافت باشد ، چون خداوند جسم مرد را طوری خلق کرده و ساختارش را طوری طراحی کرده که استخوانش نسبت به خانم محکم تر باشد ، خداوند خواسته استخوان بندی مرد قوی تر باشد تا بتواند در کارهای سخت دوام بیاورد، بتواند در برابر خطرهای سخت که برای خانم و اولادش در جامعه پیش می آید خودش را سپر قرار دهد. با این وضعیت شرائط مرد ایجاب میکند که دارای قدرت مدیریت و تدبیر امور باشد ، اینها همه مربوط به خلقت و ساختمان وجودی مرد بوده و وسیله برتری نیست ، همچنانکه در خانمها نیز یکسری خصوصیات هست که به خلقتش مربوط است و در مرد ها آنها نیست.

خداوند متعال زن را طوری خلق کرده که مهارت زیاد و هنرمندی عجیبی در تربیت اولاد داشته و محیط خانواده را با تمام قدرت گرم نگه می دارد. معنای زندگی مرد ، این زن هست که میتواند با مهارت و هنرمندیش ایجاد کند و اینها نیز برای خانم مایه برتری و شرافت نسبت به مرد نیست ، ساختار و خاصیت خلقتش اینگونه است. شاید اگر مثالی عرض کنیم مطلب به موضوع نزدیک شود:

• اگر در بدن انسان دقت کنید ، خداوند متعال دو عضو بسیار مهم قرار داده که یکی از آنها مغز و دیگری قلب است و هر کدام کار مخصوصی دارند ، **مغز فرمانروایی میکند**، دستوراتی را به سایر اعضای بدن صادر میکند، این را بیار ، آنرا انجام بده ، به این نگاه کن، این را انجام نده، این را نخور ، تماماً در فرمانروایی اوست و **قلب این خصوصیات را ندارد ، اما قلب نیز کار حساس دیگری دارد** ، زنده بودن بدن را تأمین میکند ، خون رسانی میکند ، مواد و انرژی مورد نیاز زندگی تمام اعضاء حتی خود مغز را قلب تأمین میکند. حالا اگر فرض کنیم اینها مانند دو انسان بودند و با هم حرف میزدند و هر دو به خصوصیات خودشان فخرفروشی میکردند ، مملکت بدن به چه روزی میافتاد، مغز افتخار میکرد که من برترم من آقا بالا سر تمام وجود انسانم ، با فرمان من است که اعضاء حرکت میکنند با فرمان من است که زندگی ادامه می یابد ، قلب هم شروع میکرد امتیازات خودش را می شمارد این من هستم که زنده بودن را به تو میدهم اگر من زنده بودن را قطع کنم تو تکان هم نمیتوانی بخوری ، هر دو اینها بجای اینکه هماهنگ شوند برتری و غرورشان را نشان دهند. اعضای بدن و خودشان قبل از همه از کار میافتند.

اما اگر هر دو وظایف خودشان را جدی انجام بدهند و بجای فخرفروشی و بجای منیت و بجای اینکه این خصوصیات را امتیازی بدانند در طرف دیگر ، با تمام جدیت بگویند خلقت من این را ایجاب میکند که اینکارها را میتوانم انجام بدهم ، پس این برای من یک مسئولیت است نه فخرفروشی و امتیاز ، وظیفه هست که بر دوش من گذاشته شده این کارها را انجام بدهم. توجه اش به این باشد و قلب نیز همان طور، آن وقت این بدن لذت میبرد ، تمام اعضا سالم ، تکامل یافته و پر از لذت و الهی آخر.

در خانواده هم اگر مرد یکسری خصوصیات طبیعتش ایجاب میکند که بعضی کارهای مهم را انجام دهد بجای اینکه فکر کند در خانه منم که باید دستور بدهم ، منم که باید فرمانروایی بکنم. منم که باید آقا بالاسر شوم ، قدرت من از همه بالاتر است ، من قدرت تدبیر دارم فکرش بطرف اینگونه حال و هواها حرکت کند و فراموش کند که قضیه این گونه نیست خلقتم ایجاب میکند که اینها را انجام بدهم و اینها برایم مسئولیت سنگینی است و یک وظیفه است که تعیین شده ، نه برتری.

وقتی فهمیدم که اینها برایم مسئولیت است و در روز قیامت من در مقابل اینها طرف سوال خواهم بود که تو چرا بجای اینکه از این خصوصیات وجودیت برای رسیدن جامعه و بدنه زندگی و خانواده به هدف تکامل و زمینه پرورش استفاده کنی ، راه خودت را گم کرده و سوء استفاده نمودی؟ دیکتاتوری کردی و شروع کردی به توسری زدن به همه موجودات ضعیف تر از خودت و با تمام قدرت آنها را زدی.

این از بدترین ظلم هاست که در روایات برای اینها عذاب های خطرناکی بیان شده است که از شب اول قبر شروع میشود و چه عذاب های دلخراشی هست!؟

زن بگوید حالا که مرد اینکار را انجام میدهد خداوند هم به من مهارت تربیت اولاد داده ، مسئولیتش را فراموش کند و به صورت کاملاً زیرکانه شروع کند بچه ها را عقده ای بار بیاورد ، نسبت به محیط گرم خانواده دلسرد کند ، اغراض و عقده هایش را بسر بچه های بیچاره خالی کرده و قلب و روحشان را خراب کند و اینها از مسیر تربیت الهی و هدف طبیعت ، به جاده های عقده تراشی و انحرافات دیگر کشیده شوند و آن مهارت عجیبی که محیط خانواده را میتوانست گرم کند به شکلهای مختلف خانواده را فلج کند.

در این حالت علاوه بر خودشان اعضای بدنه این خانواده هم از بین خواهند رفت. خداوند متعال خلقت موجودات عالم را طوری تنظیم کرده که مکمل یکدیگر باشند ، یکی را در یک جهت و شرایطی قرار داده و دیگری را ناقص ، نقص آن را در این و نقص این را در آن تعیین کرده تا یک ارتباط محکمی بین اینها برقرار شود و با

مکمل همدیگر شدن ، گردونه زندگی بشری به چرخش بیافتد ، در تمام عالم اگر دقت کنید این قانون حاکم است.

• اگر بدن انسان سر تا پا استخوان باشد استخوانی مثل فولاد ، در بدن ذره ای گوشت نباشد ، چه فایده؟ استخوان مگر میتواند تکان بخورد ، در یکطرف میماند ، آنچه این استخوان را تکان داده و حرکت میآورد ، به فعالیت میکشاند ، این ماهیچه ها هستند ، آن گوشتهای قوی هستند که این استخوانها را حرکت در میآورند و یا بدن دیگری کلاً از گوشت باشد و بگوید آنچه که معلومه گوشت چنین چیزی هست که استخوان را حرکت در میآورد و مطلب را اشتباهی بفهمد و بگوید پس تمام بدن گوشت شود ، این بدن از آن بدن بدتر شده و در یک طرف میماند. اینطور نیست که ما اینها را با همدیگر مخلوط و موقعیت هاشان را قاطی و فکر کنیم که میتوانیم نتیجه بگیریم ، در هر دو صورت نتیجه منفی است. گوشت و استخوان اگرچه ظاهراً ساختار خلقت شان حتی ضد هم دیده میشوند ولی اینها با همکاری همدیگر است که عضلات را حرکت در آورده و این بدن حرکت کرده و شروع به فعالیت خواهد کرد و چرخه ی زندگی در بدن آغاز خواهد شد چون مکمل همدیگرند.

نظام خلقت و اراده الهی بر این است که با مکمل بودن و با پیوند این دو ، یک حرکت ایجاد شود و آن چرخش چرخ خانواده است. پس اینطور نیست که مرد بگوید پدرسالاری و زن بگوید مادرسالاری ، زمانی این مشکل پیش خواهد آمد که هر دو به آن استعداد خدادادیشان به دید فخرفروشی ، امتیاز ، ارزش و برتری نگاه کرده و سوءاستفاده کنند ، اما اگر بر اساس وظیفه و مسئولیت نگاه کنند و اینکه خداوند متعال اینها را برای یک هدف بسیار بالا و مهم تر قرار داده ، تا خانواده در این چرخش ، به هدفهای بالاتری رسانده شود و اصلاً هدف از تشکیل خانواده چیست؟ آن زمان است که انسان نگران است ، آن مادر با تمام خدمتگزاری در محیط خانه باز هم نگران است که نکند در مسئولیت کوتاهی شود؟ نکند در روز قیامت مورد مجازات قرارگیرم؟ نکند از کوتاهی من در مسئولیتها ضرباتی که این بچه و خانواده خواهند دید روز قیامت منم با آنها شریک شوم؟

پدر هم مثل او ، آیا در اینجا اختلاف ایجاد میشود؟ وقتی عامل اختلاف نیست چگونه اختلاف ایجاد میشود؟ زندگانی چقدر محکم میشود ، فلذا اگر می بینیم در بعضی خانواده ها گاهی مشکلات میرسد به این مرحله که

خانم میگوید من اگر طلاق بگیرم فکرم از این مشکلات راحت میشود ، تا کی زیر فرمان یک نفر؟ او خواهد گفت اینجور ، من خواهم گفت چشم.

آیت الله مطهری رضوان الله تعالی علیه در کتاب نظام حقوق زن در اسلام ، با مستند تحقیق شده از محقق ها آمار آورده که نه تنها در ایران بلکه در کشورهای دیگر هم ، درصد بالایی از زنانی که طلاق گرفته اند متوجه شده اند که خیلی اشتباه کرده اند ، در خود احساس بی سرپرستی میکنند ، احساس میکنند آن فشار روانی مخصوصی که از بی سرپرستی ناشی میشود بیشتر از آن مشکلاتی بوده که در خانواده پر از مشکل تحمل میکردند. آنوقت فکر میکرد که تا کی تحت فرمان آن مرد خواهم بود؟

حالا فکر میکند اینطور نیست که تحت فرمان این مرد است ، نمیخواهد خودش را بشکند ، یک لحظه دقت کند می بیند که این مرد در بیرون ، در مشکلات زندگی ، تحت فرمان ۱۰ نفر است ، درد او را هم باید احساس کند ، اینکه بدستور مرد خودش گوش نمیکند و شأن خود را اجل از گوش دادن به حرفهای مرد میبیند میگوید من هم برای خودم آدمی هستم تو چرا باید به من بگی اینکار را بکن یا نکن ، چطور میخواهد محیط بیرون ، اداره ، محل کار ، بازار و... را تحمل کند؟

این مرد بیچاره زیر فرمان ۱۰ نفر ذلیلانه ، مشکلاتش را تحمل میکند بخاطر خانواده ، این را چطور میتواند تحمل کند؟

مگر فکر میکند همینکه مرد میآید در خانه میگوید مصلحت اینست اینکار را بکنیم خانم بگوید چرا به من دستور داده میشود ، منم در این خانه شخصیتی هستم برای خودم ، متوجه باشد که این مرد بیچاره ای بسا دهها نفر را در زندگی مجبور است تحمل کند.

مرد هم اینطور است فکر میکند که خانم را طلاق بدهد دیگر خلاص میشود اینطور نیست؟ مردی که خانمش را طلاق میدهد یا امثال اینها جدا میشوند ، با تمام ثروت و امکانات و شرایطی که دارد ، شاید در بیرون سرش مشغول بوده اما همینکه وارد منزل میشود احساس میکند یک آرمیوه گیر خالی ست که بدور خودش میچرخد. قدم میزند ولی مثل آرمیوه گیر خالی که به برق بزنی خودش به دور خودش بچرخد ، شبیه چیست؟ چقدر بی ارزش است؟

آن مرد به محض اینکه وارد خانه میشود میبندد خانم نیست ولو اینکه ثروتمندترین موجود است ولو اینکه در بیرون قهرمان است، همینکه وارد خانه شد میبندد تمام زندگیش خاموش و تاریک است، در محیط زندگی یک نوع احساس خلاء میکند. می بیند آنچه با او انرژی داده و وارد جامعه میکند و میرفت در بیرون مردی میکرد آن مهارت و هنرمندی و صمیمیت خانم او بود که شاید این نعمت را اصلاً احساس نمیکرد. اگر ۵ روز خانمش مریض شود در بیمارستان بماند آنوقت است که احساس میکند حتی اگر با این شرایطی که عرض شد همکاری هم نمیکرد، اما این یک نیاز خاصی است که مرد از نظر روحی نیازمند خانواده است.

بنابراین اگر هر دو نفر از خصوصیات خلقت شان سوءاستفاده نکنند و اگر یک لحظه شیطان اینها را فریب داد یا دیگران با سخنان عوامانه تحریک کردند توجه نکنند (که متأسفانه در جامعه ما اینجور مسائل زیاد است)، آنوقت لذت زندگی را با همه مشکلاتش درک خواهند کرد. برای کسی که حتی پدر، مادر، برادر، خواهر و هیچ احدی اجازه استفاده از او را ندارد و تمام موجودیت و هستی اش را در لحظه قبول عقد داده و خودش را تسلیم کرده، این مرد اگر تمام وجودش را هم قربانی این خانم کند نمیتواند جبران کند.

• آیت الله مطهری از پیامبر اسلام صلوات الله علیه اینگونه روایت میکند:

أَتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ ، فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ ، وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ

ای مردها شما درباره این خانم چه فکر میکنید؟ او را کنیز بحساب میآورید؟ به چشم حیوان به او نگاه میکنید؟ چه حساب میکنید؟ این انسان است، انسانی با کرامت، انسانی لطیف و ظریف و دارای عواطفی حساس، این را چه حساب کرده اید؟ از خدا بترسید در رابطه با خانمهایتان فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ شما البته که آنها را گرفته اید و امانت خداوند هستید.

خودت را یک لحظه بجای او بگذار چرا اوقات تلخی میکنی؟ برای اینکه از روزی که آمده قیافه میگیره؟ ماتم گرفته؟ اصلاً تو فکر میکنی؟ یک لحظه خودت را در این عالم جای او بگذار ببین در چه حالیست؟ بیچاره از خانه پدر و مادر، برادر، خواهر، عمه، خاله، از همه اینها خودش را بریده و آمده بخانه تو و بسم الله روز اولش است، موجودی حساس، پر از اضطراب، یک لحظه خودت را بگذار بجای خانمت آن لحظه ببین درون وجودت موج میزند از اضطراب و خجالت، از غربت، اصلاً همسایه بوده، از این خانه آمده به خانه دیگر، الآن

اینجا غریب است. حالا بسم الله امروز آمده ، دو سال طول میکشد به اصول خانوادگی و فرهنگ تو آشنا شود. درخانه خودت بچه ات به فرهنگ خودت نتوانسته آشنا بشه؟ تمام وجود آن بیچاره در اضطراب ، انواع اقسام نگرانی و غربت درونش ، بسم الله ، تازه امروز رسیده خواهر شوهرش میگویی فلان کار را انجام بده ، مادرشوهر میگویی فلان چیز اینجور است ، پدرشوهر میگویی بهمان چیز آنجور است ، این آقا انتظار دارد خانم مانند مرد باشد ، جگر داشته باشد ، نترسد ، بداند ، ایستادگی داشته باشد ، مخصوصاً خانم که در طول ماه بعضی روزها هست که مریضی مخصوص میگیرد ، تمام درونش در مشکلات خاصی است ، ای بسا مریضی از یک طرف ، میگویند دختر این فرش را بشور ، تو که اصلاً کار بلد نیستی؟ تو چه دختری هستی؟ تو را اینطوری تعریف نمیکردند؟ عجب!!!

بابا این یک ماه ، دو ماه ، یک سال طول میکشد خودش را در این خانه پیدا کند ، بجای پذیرایی از یک انسان امانت الهی ، یک برخوردها و فشارهای روحی و اوضاعی که متأسفانه در بعضی فرهنگها اینطور هست که هر وقت عروس آمد اول رگش را بزن تا بعد روبروی مرد نایستد ، اگر اول مرد اینطور رفتار نکند و زهر چشم از او نگیرد دیگه فردا نمیتواند این را نگه دارد ، عجب!!! خودمان را هم مسلمان میدانیم!!!

با دست خودمان درون یک موجود را پر از عقده و کینه میکنیم و بعد از یک یا دو سال میگوییم این آدم ، همان آدمی که میگفتم نیست ، حالا میآییم مثل یک زخم چرکین و از بیرون با زور میگوییم با این میخ آلوده باید این چرک تمیز شود ، بابا درون این را پر از عقده کرده اید، بعد میآیی با روی بد ، با دشنام و توهین و مردی بخرج دادن میخواهی آن چرکهای آن چرکهای که در دوران عروسی ، خودت ، خواهرت ، مادرت و پدرت ایجاد کرده اید با این حرفهای زشت چرک ها را تمیز کرده و به راه راست هدایت کنی؟ باید آنچه را که میگوییم همان بشود؟ بالاخره باید حرف من باشد ، لااقل از وسط ضرر برگرد ، لااقل بیا یک لحظه متوجه شو که یک مقدار هم خودم شریک بودم ، خدایا به من توفیق بده. لااقل این عقده ها را با میخ آلوده بیشتر نزنم با حرف های رکیک وضع درست نمیشود کمی هم بدتر میشود، بیایم از این به بعد در نفسم تهذیب کنم متوجه شخصیت الهی ، شخصیت انسانی این خانم بشوم و با راهش ، این عقده ها و اشتباهات گذشته تمیز شود.

قال رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ:

« اتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ ، فَإِنَّكُمْ أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللَّهِ ، وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ ، أَنْ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ أَلَا يُوطِئَنَّ فُرُوشَكُمْ أَحَدًا تَكَرَّهُوْنَهُ ، فَإِنْ فَعَلْنَ ذَلِكَ ، فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبْرِحٍ وَلَهُنَّ عَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ »

اتَّقُوا اللَّهَ فِي النِّسَاءِ بترسید از خداوند در رابطه با خانمهایتان فَإِنَّكُمْ البته که شما أَخَذْتُمُوهُنَّ اینها را گرفته اید بِأَمَانَةِ اللَّهِ ، امانت خداوندند، وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ بِكَلِمَةِ اللَّهِ اینها را شما گرفته اید ، کل موجودیت و بالاترین هستی شان را به خودتان حلال کرده اید حالا آمدید پر رویی میکنید ، این را در خانه حیوان حساب میکنید!!! در حالیکه اگر خودت را یک لحظه بجای او بگذاری آنوقت مبینی انتظار داری با تو چگونه رفتار کنند. خداوند توفیق دهد بعد ببینیم هدف از ازدواج چیست؟ و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

جلسه قبل بحثمان رسید به اینجا که خداوند متعال برای خانم ها یکسری خصوصیات قرار داده چه در جسمش ، و چه در روحش ، که در آقایان این خصوصیات وجود ندارد و به آقایان نیز یک سری خصوصیات عطا کرده است چه در جسمش و چه در روحش که در خانم ها وجود ندارد و عرض شد که اینها نمیتوانند وسیله ارزش و فخر فروشی به یکدیگر باشند. اینها نه تنها امتیاز نیستند بلکه مسئولیت سنگین هستند که تک تک اینها در موقعیت خودشان برای چرخش حرکت خانواده .

دلیل آنکه در خانواده مشکلات بوجود میآید، متأسفانه از چند عامل موجود یکیش همان مطلب است که آقا یا خانم میخواهد شخصیت خودش را برتر نشان دهد و بوسیله این برتری جوی در خانه یا مدرسالاری و یا پدرسالاری بوجود میآید ، در تاریخ بشر نیز متأسفانه اگر بررسی شود دیده میشود که گاهی زمانها پدرسالاری و گاهی زمانها مدرسالاری بوده و ریشه تمام مشکلات همان منیت ، خود برتری بینی و شخصیتهای کاذب و خیالاتی هست که دو طرف در عالم خودشان برای خود تراشیده اند و لذا قرآن از ریشه این مشکل را بیان میکند و در مسئله خانوادگی ، آیاتی بسیار عجیب و تکان دهنده وجود دارد که بنده به اینها اشاره میکنم تا هر جایی که فرصت اجازه دهد ، بقیه آیه ها نیز مورد بحث واقع شوند، خداوند متعال می فرماید که:

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْشُرُونَ (۲۰) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً ۗ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) سوره روم

و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او این است که شما را از خاکی [بی جان] آفرید؛ پس اکنون بشری هستید که [روی زمین] پراکنده و منتشرید، (۲۰) و از نشانه های [قدرت و ربوبیت] او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا در کنارشان آرامش یابید و در میان شما دوستی و مهربانی قرار داد؛ یقیناً در این [کار شگفت انگیز] نشانه هایی است برای مردمی که می اندیشند، (۲۱)

در قرآن چند تا آیه خانوادگی وجود دارد و این آیه یکی از آنهاست که با مختصر توضیحی ، هر چقدر وقتمان ایجاب کند نکاتی عرض میشود. اگر دقت کنید خداوند متعال در این آیه اولین چیزی که توجه میدهد انسان را به آن ریشه ی اختلافات خانوادگی و مشکلات واقعاً اسف انگیز و بعضاً خانمان سوز در خانه و بلکه در جامعه

بشری و چون از آیه جامعه بشری نیز برداشت میشود.

ریشه همه دردها این است که « وَمِنْ آيَاتِهِ انْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ » ای انسان، ای آنی که در خیال خودت برای خود شخصیت‌های بزرگی بافته ای، ای آنی که خود را چیز مهمی میدانی، ای آنی که به تو امتیازاتی داده ایم در خلقت، برای مسئولیت و خدمتگزاری به خانواده و جامعه با این امتیازها بجای اینکه مسئولیت را بفهمی، بجای اینکه بدانی اینها برای من امتیاز نیست، مسئولیت سنگین است بر عهده من که اینها را باید جابجا کنم، عوض اینها، این خصوصیات را یک امتیاز بزرگی برای خود می بینی، متوجه باش، ریشه تو از خاک است « وَمِنْ آيَاتِهِ » و از نشانه های قدرت نمائی خداوند تعالی یکیش همین حقیقت است: اینکه « انْ خَلَقَكُمْ » آنکه شما را خلق کرد. « مِنْ تُرَابٍ » از خاک، در خلق معنایی است که سابقه ای نداشت بعد بوجود آمد، قبلاً چیزی به اسم تو در این عالم نبود. اصلاً هیچ در هیچ بودی و تو شروع شدی به خلق شدن از خاک، خیلی جای تعجب است که این انسان برای خودش یک شخصیت بزرگی یافته که حقیقت ندارد.

• مثال: حالا آدمی سر سفره ی که باز است نشسته با لذت تمام پنیر و کره ای را میخورد ناگهان به او میگویند این کره را از نفت درست کرده اند همان لحظه حالت تهوع میگیرد و آنرا دور میاندازد و میگوید عجب! من فکر میکردم این کره از شیر گاو است، از شیر گوسفند است، همان لحظه ای که گفتند از نفت درستش کرده اند استفراغ میکند و به دور می اندازد، چرا؟
برای اینکه فکر میکرد کره و پنیر میخورد ولی تا متوجه شد این همان نفت است که آمده شده پنیر و کره و داخل این سفره شده {از آنهازده میشود}

آن استعداد در انسان است که از چیزی به چیز دیگر منتقل شود، حیوانات این گونه نیستند، اما انسان قادر است انتقال پیدا کند از یک وضعیتی به وضعیتی دیگر. اما عجیب است برای همان انسان قرآن فریاد میکشد، در جاهای مختلف میگوید ای انسان، ای آنی که خودت را خیلی مهم میدانی و فخر فروشی میکنی، تو جنست خاک است همان گرد و غباری که یک ذره از آن بدست بخورد چهار مرتبه دستت را با آب و صابون میشویی و مرتب نمیدانی که چکار کنی تو همانی.

اما این انسان در اینجا منتقل نمیشود، در سر سفره، پنیر و کره را خیلی زود منتقل میشود و احساس میکند در

دهانش دارد نفت میخورد اما اینکه از خاک است این را انتقال پیدا نمیکند این یکی از گرفتاری های منیت انسان است آنقدر منیت وجود دارد نمیخواهد انتقال پیدا کند می بینی مثلاً آقای بزاز پارچه را با توپش می آورد و روی میز میگذارد و میخواهد شروع کند و متر کند، بُرد، میگوید نه آقا آن را نده، حالا اصلاً دستش را به پارچه هم نزده، تازه از قفسه پایین آورده، چرا چی شده چه خبر! چی شده مثلاً ۱۰ سال قبل یک بار این پارچه را گرفته یا یک جایی دیده، یک دفعه ۱۰ سال پیش این پارچه سفید شده یا مثلاً آب رفته ۱۰ سال پیش، فوری به محض اینکه این را ببیند، انتقال پیدا میکند مثل اینکه همین دقیقه داخل آن است فوری میگوید نه نه این را نمی خواهم، بابا این ارزان است فلان است و قیمتش اینجور است و میگوید نمیخواهم که نمیخواهم، مثل این که همین الان این پارچه فوری سفید شد و به آب رفت و از بین رفت، در حالیکه، الان براق است و میدرخشد، چرا؟ انتقال پیدا کرد، اما این منیت در انسان نمیگذرد انتقال پیدا کند که، من جلوی چشم می بینم آن پهلوان، آن امپراطور فلان کس، آن شاه فلان، از بین رفت و گردو غبار شد، گرد و غبار، اینجا انتقال پیدا نمیکند، چرا انتقال پیدا نمیکند، این منیت چرا نمیگذرد این انسان بیچاره، این استعدادی که هست، ۱۰ سال پیش سفید شدن یک پارچه را فوری متوجه میشود، چرا نمیتواند متوجه شود من خاک خواهم شد، قرآن میخواهد ما را به این متوجه کند، یعنی واقعاً انسان لیاقت پیدا کند، ارزش این است، بتواند این لیاقت را پیدا کند که من از خاکم، و باز هم خاک میشوم و داغون شده و از بین خواهم رفت، همانطوری که به نفت یک ماده زده اند و نفت را پنیر کرده اند، این خاک را هم خداوند یک ماده زده انسان شده، البته بشر شده نه انسان، چون بشر و انسان فرق هایی دارند جزئی در احساسشان، در ارزشهایشان، خوب همین انسان وقتی سر سفره از این پنیر حرفی زده میشود در عین حال در ذهن خودش به عظمت آن دستگاه تعجب میکند، میگوید راستی عجب دستگاهی اختراع کرده اند؟ چقدر مغزهای عجیبی وجود دارد؟ نفت را بر میدارد بویش همه جا را فرا میگیرد در آن وضع، تبدیل به پنیری به این خوش مزه گی میکند فوری متوجه این میشود اما متأسفانه باز هم خود فرد متوجه نمیشود که این کدام دستگاه است در عالم خاک گورستان ها را جمع میکنند و آجر میکنند در ساختمان ها، گل بکن و کوزه درست کن همان خاک است آن کدام دستگاه است؟ چه ماده ای به این زده که این دستگاه تا این خاک تبدیل به موجودی عجیب و غریب میشود؟ می شنود، حرف میزند، راه میرود، تصمیم می گیرد، فکر میکند، حالات گوناگون خوشحالی عزا، مشکل و غصه، آرزو، یک موجود اعجوبه ای میشود.

« وَمِنْ آيَاتِهِ » خداوند تعالی می‌خواهد بگوید آن دستگاه یک دستگاهی است که این قدرت را دارد همان خاکی را که پست ترین موجود است به آن ماده ای بزند که انسان شود « ثُمَّ » سپس این خاک را که خمیر کرده و آب و فلان ، این دستگاه سیم کشی و برق کشی ، همه اش تمام شد « ثُمَّ » تا اینجا خاک بود ، سپس چه شد؟ « ثُمَّ إِذَا » از حیث قواعد عربی ، در « إِذَا » یک معنای ناگهانی است. ناگهان ، یک دفعه « أَنْتُمْ بَشَرٌ » شما یک دفعه بشر شدید چه ماده ای به شما خورد که همان خاک که جنسش منظم شده بود بشر شد؟ آن هم بشری که « تَنْتَشِرُونَ » پخش شد روی کره زمین ، در منطقه عالم ، با سرعت ، همه جا را بشر گرفت ، شد جامعه بشری ، آن ماده چه نوع ماده ای است؟ نه تنها خودش را به حرکت درآورد ، بلکه پخش شد روی کل کره زمین خوب پشت سر آن وقتی انسان را به خودش متوجه میکند و میگوید که غرورت را کم کن و دست از منیت بکش ، آن وابستگی هائی که خودت آن را ایجاد کرده ای آنها را کنار بگذار. البته یک بحث طولانی است که در جلسه های قبل در بحث معاد شناسی در آنجا یک مقدار این بحث ها عرض شده و بهمین خاطر اینجا از این مطالب زود رد می‌شویم تا اینکه به بحث اصلی برسیم.

خوب همه مشکلات حل شد دیگر چه مشکلی ماند؟ همه آن ویروس و میکروب ، عامل عفونت آن منم منم ها بود همین که شکست و ریخته شد و خاک شد خوب بعد از آن دیگر چه چیز ماند واقعا قرآن معجزه است متأسفانه ما از قرآنمان خبر نداریم ، در دنیا به این طرف و آن طرف میدوند و دانشکده میگذارند و روانشناسی و تشکیلات و فلان میگذارند ، مشاوره خانوادگی و... جالب است اینها خوب است اما اینها بعضی هایشان را آدم وقتی میبیند تأسف هم میخورد آن آقائی که ای بسا مشاور خانواده هم هست وقتی نگاه میکنی میبینی که برای خود این آقا یک مشاور لازم است تمام از غرب و فلسفه های اروپائی و از این طرف و آن طرف پر کرده از یک سری اصطلاحات و یک سری پز دادن ها ، با یک پز می‌خواهد مشکل یک جوان ، یک خانواده را حل کند، ریشه دیدگاه در انسان باید روشن شود ، تا ریشه دیدگاه روشن نشده مشکل حل نمیشود. اینها را مسجد میتواند حل کند اینها را مکتب قرآن میتواند حل کند ، اینها را محضر اهل بیت علیهم السلام میتواند حل کند اینها را کسی که به یک مبل تکیه زده و یا با فلان میز و صندلی ، با یک مدلی در آنجا نشسته ، با لحن عجیب می‌خواهد تحقیقات روانشناسی بکند و درد اینها را پیدا کند ، با روشهای عجیب من درآوردی اورپائی ، ای بسا آقای دکتر در عمرش هیچ مسجدی را ندیده ، ای بسا از اهل بیت علیهم السلام ، نام نهج البلاغه را هم نشنیده ، این شخص می‌خواهد

بیاید و ادعا میکند که من انسان را شناخته ام و میخواهم مشکل انسانها را حل کنم ، مشکل انسان در محضر قرآن حل میشود ، چون آفریننده انسان خودش فرموده این حرفها را که انسان را ما چگونه آفریده ایم و مشککش کجا میتواند باشد ، خوب اینجا دیگر مطلب طولانی است رد می‌شویم.

بعد از آن می‌فرماید: « وَ مِنْ آيَاتِهِ انْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ » یکی از نشانه های قدرت دستگاه خداوند این است که « انْ خَلَقَ لَكُمْ » این خلق که برای شما « مِنْ اَنْفُسِكُمْ » از جنس خودتان « اَزْوَاجًا » همسرهایی خوب اینجا هر دو ناقص هستند جنس مرد ناقص است باید همسری باشد از جنس زن تا به وسیله آن این نقص حل شود و جنس زن هم ناقص است و باید برای این همسری باشد تا به وسیله آن نقص برطرف شود و اینکه اینها هر دو دارای نقص اند ، این زندگی ناقص است و از ترکیب اینها یک وضعیت جدیدی بوجود می‌آید بنام « لِّتَسْكُنُوا » آرامش.

• در سیم برق جریان الکتریسیته منفی و مثبت تا زمانیکه از هم جدا هستند ، همانطور میمانند حرکتی ندارند ، همین که اینها ترکیب یافتند ، از ترکیب اینها یک پدیده جدیدی بوجود آمد به نام نور که دو دقیقه پیش از این نبود ، پس در عالم خلقت مسئله ازدواج ، مسئله هوسرانی نیست ، هدفهایی بسیار بلند را قرآن میخواهد به ما معرفی کند ، یکی همین « لِّتَسْكُنُوا » یعنی : آرامش

آرامش چیست؟ حقیقت آرامش چیست؟ آیا آرامش تأمین خواسته های حیوانی است؟ اینها آرامش نیستند ، اینها کمی هم وسیله درد و عذاب هستند.

• مثلاً فرض کنید شخصی خیلی گرسنه است از فرط گرسنگی بر سر سفره می افتد نمیداند چگونه میخورد ، نمیداند چگونه میخورد ، چون مثل حیوانات فقط مشغول خوردن است. بنابراین بعد از پنج دقیقه می بیند شکمش درد میکند ، دیگر نفس نمی‌آید ، در یک طرف میماند و نمیتواند تکان بخورد و بلند شود. نوشابه میخورد سبک شود می بیند نمیشود ، بدتر شد ، آبمیوه میخورد از آن بدتر شد ، خوب این چه آرامشی شد ، آیا فقط غذا خوردن آرامش و لذت می‌آورد ؟؟ حالا میگویند ای کاش کم میخوردم می بیند درد گرسنگی از این بهتر بود ، یک وقت هم هست که می‌آید کمی از غذا را میخورد ، همان کم را خوب میخورد و بعد این میرود در بدن جذب و هضم شده و سوخت و ساز وعده های بعدی و قوتی برای بدن میشود ، آن قوت زمانی می‌آید که از روی هوس نخورده ، آن یک معنای دیگریست.

کسانی که ازدواج میکند برای هوسرانی، می بیند که دردشان زیاد شده، فکر میکنند به آرامش میرسند اینها همان هائی هستند که در دادگاه ها صد بار میگویند نفهمیدم ازدواج کردم من اشتباه کردم من فلان شد ازدواج کردم، اگر این را می دانستم در بالای کوه میماندم، پنجاه تا مثل اینها فحش میدهد بخودش چرا؟ معلوم است که اگر در محضر قرآن بود و با دید گاه های قرآنی آشنا بود و در محضر اهل بیت علیهم السلام تربیت میشد، آن موقع می فهمید ازدواج اصلا هوس رانی نیست، در ازدواج اسراری از خلقت هست که خیلی معانی بالایی دارد، که انشاءالله تعالی در جلسات بعدی گوشه ای از این معانی را عرض خواهم کرد. مطلب تا «لَتَسْكُنُوا» در اینجا بماند انشاءالله ادامه اش در جلسات بعدی.

« وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ » و بین شما قرار دادیم بین آقا و خانم « مَوَدَّةً وَرَحْمَةً » ما قرار دادیم، خداوند متعال اراده کرده که اینگونه شود، اگر اینطور نباشد معلوم است که ما با قانون الهی حرکت نکرده ایم و کتکش را هم خواهیم خورد. اراده خداوند این است که بین خانواده مودت و رحمت قرار دهد، در اینجا علامه طباطبائی رحمه الله علیه یک نکته ظریف کوچکی بیان میکند که توجه کردن به آن مفید است « مَوَدَّةً » به آن رحمتی میگویند که در اعضای ظاهری انسان هم ظهور کند ولی « رَحْمَةً » فقط در حالات درونی انسان، حالت تحت تأثیر قرار گرفتن، حس دیگری در انسان ایجاد میشود به اصطلاح حالت دلسوزی در انسان پیدا میشود و آن رحمت است پس بنابراین رحمت این است که اینها دو تا نسبت بهم رحمت پیدا میکند، خداوند می فرماید: هر دو نفر رحمت دارند و بین هر دو نفر است. چطور آقا وقتی امتیازات خود را می بیند، نقص های خانم را می بیند که این امتیازات در او نیست آن بهره ای که دارد وقتی به آن توجه پیدا میکند نسبت به زن حالت دلسوزی پیدا میکند. اگر انسان منیت را کنار بگذارد، شخصیت خود خواهی خود را به دور بیندازد و زیر پا له کند اثر آن این میشود که دلش بسوزد به همسر خودش بخاطر یک سری امتیازاتی که خود دارد و او ندارد. نسبت به او یک حالت رقت قلب پیدا میکند و خانم هم نسبت به آقا این حالت را پیدا میکند همین که آن شخصیت کاذب را کشت و زیر پا گذاشت، منیت خود را زیر پا گذاشت خاک بودن را احساس کرد میبیند که این آقا هم یک سری نیازهایی دارد که در او نیست و یک نوع حالت دلسوزی به آن پیدا میکند در ته دلش حالتی ایجاد میشود برای تأمین نقص او و وقتی هر دو نسبت به هم یک حالت دلسوزی پیدا کردند، اختلاف و اشکال این خانواده کجاست؟ این رحمت که در درون بود بیاید در بیرون هم ظهور پیدا کند در چشمش و زبانش و دستش و در اعضای ظاهری، میشود « مَوَدَّةً »

دیگر این رابطه خیلی محکمتر شد یک وقت هست بگوید آقا من دلم برای شما میسوزد ، یک زمانی هم هست که واقعا بیایم و نشان بدهم که دلم برایت میسوزد از دستش بگیرم و کمکش کنم. در اینجا یک قدرت دیگری پیدا میکند ، در اینجا انتقال پیدا میکند در روح طرف مقابل ، اثر متقابل میگذارد و این رابطه را محکم میکند ، این را خداوند متعال میفرماید.

خدا میفرماید ما قانون خانوادگی را اینگونه قرار دادیم که اولاً شما را از خاک آفریدیم سپس به ماده خاک شما یک ماده ای زدیم که ناگهان بشر شدید ، بشری که در عالم پخش شدید و بعد از آن برای شما از جنس خودتان زوج قرار دادیم ، آقا را برای خانم و خانم را برای آقا ، به هر دو زوج میگویند ، در اینجا زوج به خانم نمیگویند ، تا اینکه شما به آرامش حقیقی برسید و قرار دادیم بین شما مودت و رحمت

« آن فِي ذَلِكْ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » خوب بعد از اینکه همه اینها را اینگونه آفریدیم از این ما یک هدف دیگری داریم ، فقط این نبود که شما خانواده چهار دیواری خوش و خرم باشید و به خداوند اینگونه بگویید که خدا ما به حرفهای تو اینطور گوش کردیم ، نه خیر ، تازه اگر شما به اینجا برسید بعد از آن در شما یک قابلیت پیدا شده و به برکت آن رشدی در شما ایجاد میشود تا به تکامل برسید ، البته آن موقع این مطلب را ، این حالت را ، در این حرکت و آفرینش ما می فهمید.

« ان فِي ذَلِكْ » در آن دستگاه این چینی ، البته آیات و نشانه هائی هست برای چه کسانی؟

« لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » آنهایی که اهل تفکرند ، شعور دارند ، تیز بین و دارای عقل هستند ، توجه دارند ، آنها از جریان خلقت ، چیزهای دیگری را می فهمند یعنی بالاتر از اینکه آقا و خانم باهم توافق دارند و خدمتگزار یکدیگرند و درد همدیگر را میدانند ، هیچگونه برتری برای خود قائل نیستند ، بلکه برای دیگری شخصیت قائلند و آثارش چه میشود؟ تازه بعد از این آثارش به کجا می رسد؟ در آنجا آنهایی که اهل فکر هستند ، اهل اندیشه هستند اینها یک چیزهای دیگری را می فهمند که فوق این مسائل میباشد ، « ان فِي ذَلِكْ » البته در این « لآيَاتٍ » البته آیه هائی هست « لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ » برای آنهایی که اهل تفکر هستند.

خوب بقیه ی بحث بماند، چون وقت نیست ، جلسه بعد انشاءالله استفاده کنیم در رابطه با این که خداوند در رابطه با آقا و خانم چه چیزی می فرمایند و صلی الله محمد و آله الطاهرين

ان الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۳۵) سوره احزاب

مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است. (۳۵)

در بحث خانوادگی به اینجا رسیدیم، از این آیه استفاده کردیم که خداوند متعال، چه طائفه زن، چه طائفه مرد را از نظر شخصیت و احترام با هم به طور مساوی نگاه کرده است. هیچ کدام نمی تواند به دیگری پز داده و خود را برتر بداند و بر خود فضیلت قائل شود، به خاطر هر جبهتی از جهات که دارا هستند. خوب این بحثها مفصلاً در جلسات قبل عرض شده است و از جمله آیاتی که بعنوان سند این عرایضمان در جلسات قبل بحث شد، به این آیه رسیدیم و رسیدیم به این مطلب که خداوند متعال می فرماید:

ارزش، فضیلت و برتری فقط برای کسانی هست که دارای این خصوصیات میباشند. در سایر آیات هم بگونه های دیگر بیان فرموده است و در اینجا با توضیح بیشتری درمان دردهای جامعه و درد های خانوادگی را بعنوان جامعه ای کوچک و اولین زیربنای جامعه بزرگ، اینجا داروهایش را داده و مشخصاتش را ذکر فرموده که در جلسات قبل آن مواردی که به بحثهایمان مربوط بود، عرض شد و رسیدیم امروز به این صفت بسیار مهم وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ.

آن چیزی که دارای ارزش است این نیست که زود از کوره در رفته و اظهار ناراحتی کند و یک حرکتی نشان دهد که در خانه فرزند و همسر از وی بترسند. این فضیلت نیست. قرآن می فرماید آن کسی که صبرش زیاد است، دارای فضیلت است. آن برتری دارد. آن هم نزد خدا، که در آینده اینها کشف خواهند شد. در مورد صبر،

بزرگان بسیار بحث کرده اند. دارای مراحل و ابعاد مختلفی می باشد و در این رابطه صحبت‌های بسیاری شنیده ایم. صبر در مصیبت، صبر در طاعت، صبر در ترک معصیت و این که آثار صبر چیست و مطالب مفصل که الان قصد نداریم وقت جلسه را بگیریم که در محضر اساتید می‌باشیم و می‌خواهیم از ایشان استفاده کنیم. بنده تبرکاً با مختصر توضیحی می‌خواهم عرایضم را انشاءالله جمع بندی کنم.

صبر حالتی در درون و روح انسان است. وقتی چیزی که با آن موافق نیست و روح و طبیعتش از آن خوشش نیاید پیش می‌آید در مقابل آن یک وضعیتی از درون خود ایجاد میکند، یک حالت استقامت و مقابله برای خنثی کردن آن وضعیتی که با آن برخورد کرده، ایجاد میشود. پس در اینجا خود روح دخالت دارد. روح باید دارای آمادگی باشد که این صبر را در درون خود ایجاد کند.

این صبر را علامه طباطبایی حدود ۷۰ مورد از قرآن، آمارش را در تفسیر المیزان در آورده که خداوند متعال، انسان را تشویق و ترغیب به صبر کردن نموده است و آثار و برکات بلند و عجیبی در قرآن برای آن بیان فرموده است. طبیعی است که این ۷۰ آیه را در این جلسه نمیشود بخوانیم، ترجمه کنیم و توضیح دهیم، به چند جلسه وقت نیاز دارد و از بحث اصلی هم خارج میشویم. بنده نمونه ای از آیات را خوانده و ترجمه میکنم و اگر مختصر توضیحی لازم باشد، عرض نمایم. قرآن می فرماید:

«وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (۴۵) الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۴۶)» سوره بقره

از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی‌ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید و بی تردید این کار جز بر کسانی که در برابر حق قلبی فروتن دارند دشوار و گران است. (۴۵) [دارندگان قلب فروتن] کسانی هستند که یقین دارند دیدار کننده [قیامت و پاداش] پروردگارشان می باشد و قطعاً به سوی او باز می گردند. (۴۶)

«وَاسْتَعِينُوا» کمک بخواهید از صبر و نماز و البته که آن نماز بسیار سنگین و مهم است «إِلَّا» مگر آنهایی که اهل خشوع می‌باشند که نماز بر آنها سنگین نمی‌آید. «الَّذِينَ» اینها کسانی هستند که یقین کرده اند به اینکه پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد و البته آنها به محضر خدا باز خواهند گشت. در آیه دیگری می‌فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (۱۵۳) » سوره بقره

ای اهل ایمان از صبر و نماز [برای حل مشکلات خود و پاک ماندن از آلودگی ها و رسیدن به رحمت حق] کمک بخواهید زیرا خدا با صابران است. (۱۵۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید ، کمک بگیرید در مشکلاتتان ، گرفتاریهایتان ، سختی هایتان ، بلاهایتان و در مصیبتها از صبر و از نماز ، البته و مسلماً خدای تعالی با کسانی هست که اهل صبر میباشند.

در آیه دیگری میفرماید:

« وَكَلَبُوا نَفْسَهُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالشَّرَّاتِ ۗ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ (۱۵۵) الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (۱۵۶) أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ ۖ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷) » سوره بقره

و بی تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات [نباتی یا ثمرات باغ زندگی از زن و فرزند] آزمایش می کنیم. و صبرکنندگان را بشارت ده. (۱۵۵) همان کسانی که چون بلا و آسیبی به آنان رسد گویند: ما مملوک خداییم و یقیناً به سوی او بازمی گردیم. (۱۵۶) آنانند که درودها و رحمتی از سوی پروردگارشان بر آنان است و آنانند که هدایت یافته اند. (۱۵۷)

البته ، علامه تأکید آورده همان تأکید ثقیله سه چهار بار تأکید را آورده بهم وصل کرده ، البته حتماً حتماً ، مسلماً ما شما را به بلاء و گرفتاری دچار میکنیم. شما را آزمایش می کنیم بچیزی از ترس و گرسنگی و نقص و کمبود در اموال ، نقص در جانهایتان ، ثمراتی که از جانتان یا اولادتان باشد و خلاصه از دسترنج تان و حاصل زحمتهای تان باشد ، به این وسایل شما را به بلاها ، گرفتاری ها دچار و امتحان میکنیم.

« وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ » ، مؤرده بده به کسانی که صبر می کنند. آنها چه کسانی هستند؟ آنها کسانی میباشند که وقتی مصیبتی به آنها می رسد ، میگویند البته که مالک ما خداست و از محضر خدا آمده ایم و به محضر او باز خواهیم گشت .

« أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ » ، آنها همان هایی هستند که خدای تعالی به آنها صلوات میفرستد و از جانب خدا صلوات بر آنها میرسد و رحمت میآید و آنها ایند همان انسانهای هدایت شده ، آنهایی که به دنبال هدایت میگردند و اهل هدایتند و هدایت شده اند نه هنوز اهل گمراهی هستند همانها اهل هدایتند؟؟؟؟!! در آیه ی دیگری می فرماید:

« قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ (۱۰) » سوره زمر

بگو: ای بندگان مؤمنم! از پروردگارتان پروا کنید. برای کسانی که در این دنیا اعمال شایسته انجام داده اند، پاداش نیکی است و زمین خدا گسترده است [بر شماست از سرزمینی که دچار مزیقه دینی هستید به سرزمینی دیگر مهاجرت کنید]. فقط شکیبایان پاداششان را کامل و بدون حساب دریافت خواهند کرد. (۱۰)

البته ، « إِنَّمَا » حصر است ، حقیقت این است و غیر از این هم نیست کسانی که اهل صبرند و صبر میکنند اجری که به آنها داده میشود « بِغَيْرِ حِسَابٍ » بدون حساب و کتاب هست. در این مورد مرحوم علامه طباطبایی از امام صادق (ع) حدیثی نقل میکند و ایشان هم از پیامبر اسلام (ص) نقل فرموده که حضرت فرمودند:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

« إِذَا نُشِرَتِ الدَّوَابُّ وَ نُصِبَتِ الْمَوَازِينُ لَمْ يُنْصَبْ لِأَهْلِ الْبَلَاءِ مِيزَانٌ ، وَلَمْ يُنْشَرْ لَهُمْ دِيْوَانٌ ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: إِنَّمَا يُؤَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ » بحار الأنوار (ط - بيروت) ج ۶۷ ص: ۱۰۲

آن روزی که نامه اعمال گشوده شده و میزان اعمال برپا خواهند شد ، آن اهل بلائی که صبر کرده اند ، برای آنها نه میزانی برپا خواهد شد و نه نامه اعمالی گشوده خواهد شد آنها بدون حساب در بهشتند و بعد از آن حضرت این آیه را خواندند.

در آیه دیگری می فرماید:

« ان الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰) » سوره فصلت

بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست؛ سپس [در میدان عمل بر این حقیقت] استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند [و می گویند]: مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند، بشارت باد. (۳۰)

البته آنهایی که گفتند پروردگار ما خداست و سپس بر روی این عقیده خود استقامت نمودند، معلوم است که بعدها مشکلات بسیاری پیش خواهد آمد و همین که گفتند الله، اینطور نیست که در این دنیا برای او مقامات و جاه و جلال بسیاری بدهند و پز بدهد به همه که آقا من هم بنده خدا شده ام، نخیر. هرکس اینگونه فکر کند اشتباه بزرگی مرتکب شده است و قرآن در آیات مختلفی میخواهد این مطلب را برساند که اگر کسی خواست با حق و در راه حق حرکت کند و در رأس الله بگوید: معلوم است که مصیبتهای بسیاری بر سرش خواهد آمد و در عبارت چنین میفرماید که اگر این را انتخاب کند و بعد از آن هم در این راه استقامت کند، ملائک به جهت اینها فرود خواهند آمد.

ملائک صریح آیه قرآن است در آیات قبلی عرض کردیم که عالم طریقت نزول ملائک را ندارد. چون ملائک حق محض میباشند و این عالم طریقت آن را ندارد که حق محض در آن جلوه کند. این بحث قبلاً عرض شده بود اما اینجا این مطلب استفاده میشود که انسان میتواند طریقت خود را آنقدر بالا ببرد که ملائک را ببیند یعنی انسان باید خود را به آن مرحله برساند که ملائک را ببیند. قابلیت یابد که ملائک بیایند و به قلب وی نازل شوند و ملائک را مشاهده کند.

این آیه را هم میخوانم عرایضمان را جمع بندی کنیم با مختصر توضیحی:

« أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّن رَّبِّهِ ۖ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ ۗ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ » (۲۲) «سوره زمر»

آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است، و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است [مانند کسی است که سینه اش از پذیرفتن اسلام تنگ است؟] پس وای بر آنان که دل هایشان از یاد کردن خدا سخت است، اینان در گمراهی آشکار هستند. (۲۲)

آیا کسانی که خدای تعالی سینه اینها گشوده ، ظرفیت آنها را گسترش داده به برکت اسلام پس آنها در یک نور الهی قرار گرفته اند و از پروردگار برایشان نوری هست ، آیا این انسانها با آنها یکه قلبشان مرده و قساوت گرفته مساویند؟

هیچ موقع زندگی اینها مساوی نیست. ریشه زندگی انسان ، چه فردی ، چه اجتماعی ، چه خانوادگی ، چه جمعی و بهر شکلی که باشد می بینیم که قرآن به اصل نکته توجه میدهد. اگر می بینیم در ظاهر اعمال برای یک نفر مسائل و مشکلاتی پیش می آید ، قطعاً برمیگردد به اصل و ریشه و دل انسان آنجاست که باید قضیه روشن شود. اگر چه روانشناسان دنیا به خودشان زحمت داده و چیزهای جدیدی بدست می آورند ، آزمایشهای بزرگی انجام میدهند. شب و روز خودشان را خسته میکنند یک سری تئوریهای روانشناسی طراحی میکنند دارو میدهند ، روان درمانی میکنند و بعضی مسائل را بوجود آورده اند و شاخه های مختلفی را در عالم باز کرده اند برای خودشان دکان باز کرده اند مخصوصاً در اروپا که گرفتاری های روحی زیاد است ، نمیدانم روانشناسی کودک ، روانشناسی خانواده ، روانشناسی جوان ، روانشناسی فلان عیبی ندارد ، چیزهای خوبی هستند اما اینها به روشنایی نور شبرنگ یا نور کبریت شبیه هستند در مقابل دستوراتی که قرآن داده. قرآن ریشه اینها را بیان کرده است. مشکلات زندگی انسان و کسیکه دارای قساوت قلب است با کسیکه شرح صدر دارد و سینه اش در نور اسلام گشوده شده است. اگر زندگی بزرگان را مطالعه بفرمایید مشاهده میکنید ، زندگی اهل بیت علیهم السلام را با زندگی خلفای بنی عباس و بنی امیه و در طول تاریخ مقایسه کنید. به حالات بزرگان اگر نگاه کنیم بعنوان سمبل و نمونه خیلی روشن میتوانیم مشاهده کنیم که اینها ، آن زندگی نورانی با صفای پر از نشاط باطنی را از کجا گرفته اند! با همه مشکلات زندگی که داشتند.

خوب عرض شد که در این موارد ، قرآن آیات متعددی را بیان کرده ، ما مقدمه و موخره عرایضمان را جمع بندی میکنیم ، ترجمه این آیات را عرض مینمائیم بطور خلاصه. پس استفاده میشود که انسان باید روی روح خودش کار کند ، مرکز زندگی دل انسان است ، آنرا باید با نور اسلام پرورش دهد تا این ظرفیت گشوده شود. اگر اکثر مشکلات زندگی خانوادگی انسان را بررسی کنیم ، چه از سوی مرد و چه از سوی زن ، حتی در مورد مسائل اجتماعی زندگی ، دلیل عمده اش اینست که ظرفیت انسان کوچک مانده است. در مورد این مسئله بزرگان مثال خوبی زده اند. آنرا عرض میکنم.

- مثال می‌زنند در مورد ظرفیت یک ظرف ، ظرفیت این ظرف هر چقدر کوچک باشد ، با کوچکترین ضربه ای که بآن وارد شود ، فوری سرریز خواهد شده و می‌ریزد. این استکانی که الان اینجاست ، با کوچکترین ضربه قطعاً سرریز شده و خواهد ریخت. چرا؟ چون ظرفیتش کوچک است دیگر ، حالا همان ضربه را بیایید به یک استخر بزرگ بزنید ، احساس میکنی که اصلاً تکان نخورد. اینجا با یک ضربه کوچک ، آب جاری شد و همه جا را خیس کرد ولی آنجا ده برابر این ضربه را به استخر زدی ، حتی اگر موجی هم ایجاد کند یک موج کوچکی بود که آنهم نیست شد و از بین رفت. هزاران کیلو تن وزنه را به یک دریا ، یک اقیانوس بزن ، آیا اقیانوس سرریز شده و همه جا را آب میبرد آنطوریکه این استکان ریخت و همه جا را خیس کرد؟ اصلاً هضم شده و از بین میرود ، نیست میشود. فرق در ظرفیت متفاوت آنهاست. در آنجا آن ضربه به آن بزرگی با آن شدت ، آب از آب تکان نخورد و اگر هم تکان خورد در اطراف آن از بین رفت اما اینجا با یک ضربه کوچک جاری شد. این چیه؟ بخاطر این است که ظرفیت فرق دارد.

قرآن می‌فرماید:

برای آنهایی که ما به برکت اسلام شرح صدر داده ایم و از نور الهی بهره مند هستید ، طبیعی ست و ما در زندگیمان میتوانیم آنها را ملاحظه کنیم .

- می‌بینی یک نفر هنگام خارج شدن از منزل بسیار ناراحت بود و غم و غصه زیادی داشت مثل آدمهای دنیاپرست ، مثلاً فکر و خیالش ناراحت بود و مشکلات و عصبانیت و غم و غصه . رفت به بازار و پیش بینی هم نمیکرد ، یک وقت معامله ای کرد و یک میلیون نفعش شد. آیا در آن لحظه در درون وی از خوشحالی و از شوق و از لذت آن یک گسترشی ایجاد میشود یا نه؟ اصلاً فراموش کرد که صبح هنگام خروج از خانه در چه حالی بود و چگونه بود؟ هنگام ورود به منزل هم دیگه یادش رفته بود که در خانه یک ناراحتی داشت ، همه ، فراموش شد. چرا؟ چون چیزی شیرین تر از خواسته اش به او رسید. شوق و ذوق آن ، در روح وی گسترش مختصری ایجاد کرد ، انبساط ایجاد کرد. کمی ظرفیت باز شد. در نتیجه هر ناراحتی بود در درون آن ذوب شد و از بین رفت ، هضم شد رفت.

این را در زندگیمان شاید بارها مشاهده کرده ایم. آزمایشش خیلی ساده است. دانشگاه فلان لازم ندارد که در دانشگاه فلان، روانشناسی فلان در اتاقی آزمایش شود انسان در زندگی خود میتواند آن را لمس کند. خوب انسان اینگونه است. خدای تعالی میفرماید آن انسانی که از نور الهی بهره مند است از نور پروردگارش، بعبارت آیه توجه کنید:

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ ۗ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّن ذِكْرِ اللَّهِ ۗ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ
(۲۲) سوره زمر

آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است، و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است [مانند کسی است که سینه اش از پذیرفتن اسلام تنگ است؟] پس وای بر آنان که دل هایشان از یاد کردن خدا سخت است، اینان در گمراهی آشکار هستند. (۲۲)

میفرماید: « فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ: از نور پروردگار خودش »

آیا وقتی یک میلیون اینگونه حال انسان را میتواند عوض کند، بین حالا خالق عالم، خالق این خلقت و خالق این انسان که « رَبِّهِ » قرآن به نکته بسیار ظریفی اشاره فرموده، از خود پروردگار.

این چاله که چاله بسیار کوچکی بود، با یک کانال که به اقیانوس بی نهایت اتصال یافت به نور پروردگار خودش اتصال یافت، معلوم است دیگر ظرفیت از این چاله بودن خارج شد. اگر استخر بزرگی هم باشد، اگر فقط خودش باشد، بعد از مدتی می گنجد و از بین میرود چون محدود است. اما چاله کوچکی با یک کانال ارتباط پیدا کند به یک دریاچه، این آب همیشه زنده خواهد بود. همیشه زلال و با نشاط خواهد بود ولو اینکه در این ارتباط، نمی بینم که در زیر زمین از کجا رفته و چگونه تسویه شده است. اما بالاخره این از برکات اتصال است. الان این ظرفیت گشوده شد به برکت این ارتباط و از چاله بودن در آمد و لذا اگر دقت فرمائید قرآن مخصوصاً در این دو آیه صبر و نماز را همراه هم آورده است:

در آیه دیگر: « إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴) سوره طه

همانا! من خدایم که جز من معبودی نیست، پس مرا پرست و نماز را برای یاد من برپا دار. (۱۴)

«أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدِكْرِي» نماز حالت توجه و اتصال است بین انسان با پروردگارش. این ظرفیت کوچکش را ، هستی و وضعیت وجودی اش را ، کانالی میزند و اتصال میدهد به پروردگار عالم. وقتی انسان توانست با این نماز، توجه پیدا کند ، وقتی تمام توجهش به سمت پروردگارش بود ،

به برکت توجه ، نفس از عالم طبیعت بریده خواهد شد. زندگی انسان با این توجه است دیگر. در مورد توجه قبلاً مفصلاً بحث شده و نمیخواهیم وقت عزیزان را بگیریم. توجه خیلی چیز اعجوبه ای است. باز هم عرض میکنم چندان تشکیلات دانشگاهی لازم نیست ، انسان در زندگی خود میتواند براحتی آزمایش کند. انسان با دقت کمی در زندگی خودش ، از این مسائل عبرتهای زیادی میگیرد. چقدر در زندگیمان این اتفاق میافتد ، ولی دقت نداریم که زندگی انسان به توجه کردن اوست. همانکه اراده کرد و توجهش را از چیزی قطع کرد ، توجهش از حیاط قطع نمود ، متوجه کرد به اخبار رادیو در منزل ، از حیاط دیگر بریده شد و در حیاط زندگی ندارد. حتی در اتاق نشسته ولی توجهش را از اتاق قطع کرده و متصل نمود به آن جریانی که در حیاط اتفاق افتاده. از پنجره به آن نگاه کرد از اتاق خارج شد دیگر در اتاق نیست. جسمش در اتاق است ولی خودش نیست رفت به حیاط. این توجه خیلی چیز اعجوبه ایست. توجه گاهی بصورت جبری انسان را به این سو و آن سو میکشد ، نشسته بود به اخبار گوش میکرد یکهو گفتند بچه ات از پله ها افتاد ، روح چون ارتباط درونی دارد با این مسئله ، با این حادثه تمام وجودش را کشید برد به سمت پله های حیاط. الان اگر بگویی آقا اخبار چه گفت؟ اصلاً اخبار را نشنیده ، آیا به گوشهایش پنبه گذاشته بود؟ یا خوابیده بود؟ یا چه اتفاقی افتاده بود؟ هیچ چیز آنکه باید می شنید من بودم ، من هم رفتم حیاط به دنبال بچه در پله ها . آن جسم من هست که اینجا نشسته. وقتی از اینجا قطع شدم ، من اینجا نیستم که تحت تأثیر قرار بگیرم. بشنوم ، بدانم ، صحبت کنم ، بخندم ، گریه کنم ، بفهمم چیزی ، نیست دیگر در اینجا. من اینجا نیستم که تحت تأثیر آن قرار بگیرم.

وقتی انسان به حضرت باری تعالی توجه پیدا میکند پروردگار خود را پیدا میکند به برکت نماز که اگر خدا توفیق دهد به احترام این جلسه و مکان مقدس و احترام آقا امام حسین (ع) و آقا امام زمان (عج) ، به احترام خون شهداء ، این لطف و عنایت را کرد که ما بفهمیم نماز را که چگونه چیزی است. از شکل نماز مختصری خارج شویم ، از ظاهر و مدل ظاهری آن و حرکات ظاهری خارج شده و به باطن آن کمی راه بیابیم و توفیق پیدا کنیم که در نماز با توجه مان ، با پروردگار خودمان اتصال برقرار کنیم .

هر کس در اندازه خودش حالا ما که امام علی(ع) نمی توانیم بشویم ولی در حد خودمان همین اندازه که احساس کنیم در نماز توجه یعنی چه؟ ولو کم. بهمان مقدار که توجه رفت به عالم بالایی، انسان همان مقدار از توجه به عالم طبیعت پست گنبدیده آزاد و بریده میشود. به محض بریدن از این عالم، آثار این طبیعت که عصبانیت های بی مورد، غم و غصه های بی مورد، اضطرابهای بی مورد و فلان و فلان، رفت دنبال کار خودش. این از یک طرف، از طرف دیگر آن موقع نمی فهمد که چرا نمک آش کم است؟ چرا لباس را ۳ روز است گذاشته ای و نشسته ای؟ آقا چرا فلان؟ خانم چرا فلان کار اینطور انجام دادی؟ همه اش رفت دنبال کارش. روح از این مسائل بریده شده و تحت تأثیر این مسائل نیست، یا خانم نسبت به آقا فلان مسئله چرا اینطور شد؟ اون متوجه یک مطلب بزرگی شده و از طبیعت بریده شد و مطلب هیچوقت آنقدر کوچک نیست که بعد بگوید: فلان خانم رنگ پیراهنش اینگونه است که من مدام به تو می گویم ولی تو نمیخوری؟ از غصه آن به گرفتاری بزرگی افتاده است. همه آنها دیگر قطع شد، رفت. وقتی آن قطع شد، عصبانیت، غم و غصه، همه آنها از ریشه خشکید و رفت.

از آن بالاتر اینست که وقتی توجه پیدا کرد به پروردگار خودش، آنجا دیگر برکات، نورانیت، شیرینی و حض و لذتش فوق آن چیزی که در دنیا به دنبالش بود، آن را دریافت میکند. از لذت آن نشاطی که دارد، تلخی و کاستیهای این طبیعت مادی را بی اعتبار کرده و به آن طرف می اندازد. این انسان قدرتی پیدا کرد، یک قدرت روحی عجیبی که این قدرت روحی عجیب به وی کمک فوق العاده ای کرد در حل مشکلات و گرفتاری هایش، اینجاست که واقعا دارای اخلاق سالمی است.

اخلاقی که انسان مثلاً زورکی چیزی بگوید تا در بین اقوام او را انسان خوش اخلاقی بدانند. این حالت از آن دیگری بهتر است. این خیلی خوب و زیباست. توفیق جبری است که انسان برای اینکه فامیل او را خوش اخلاق بدانند، با همسر و فرزندانش آنگونه رفتار میکند، عیبی ندارد ولی این اخلاق نیست. اخلاقی که قرآن تعریف میکند، ریشه اش باید از ذکر الهی شروع شود. از توجه الهی شروع شود. حقیقتاً اینگونه باشد.

آنجاست که وقتی به او گفتند: آقا شما اینقدر زحمت کشیده بودی که بگویند اخلاق خوشی داشت، حالا برعکس تعبیر میکنند یا به شکل دیگری زحمتها را بی ارزش میکنند، در اینجا فرقی مشخص خواهد شد. آنجا مشخص خواهد شد که این اخلاق پایدار بوده یا ناپایدار.

اینجا مطلب خیلی طولانی است که اگر وارد شویم نمیتوانیم مطالب را جمع بندی کنیم. ظاهراً وقتمان هم تمام شد. پس خلاصه بحث در مورد صبر، علاوه بر مطالب استفاده شده از بزرگان، علمای عظام و الی آخر، امروز از این آیات استفاده کردیم که:

صبر واقعی زمانی حاصل میشود که انسان از درون خود، روح و قلبش را با نور الهی تربیت و پرورش دهد و از رحمت الهی بهره مند شود و در وی یک ظرفیت گسترده ای باز شود و با گشوده شدن این ظرفیت گسترده، هر گونه مصیبت و مسائل و ناگواریهای خانوادگی و اجتماعی و شخصی و طبیعی و غیره بیاید در اینجا هضم شده و نابود گردد و برود و نتواند در انسان فشار ایجاد کند و در نتیجه انسان هم مجبور شود در مقابل آن فشار، عکس عملهای خدای نکرده غیر معقول از خود ظهور دهد. پس از امتیازات دیگر انسان، داشتن چنین صبری است.

خداوند به احترام آقا امام حسین(ع) که سمبل واقعی صابری در آن مصیبتها برای شیعیان و پیروان خود بود و عملاً نشان دادند و درس دادند که ای شیعیان ما چگونه باشید در عشق الهی و در انواع مصیبتها در عشق الهی.

سخت ترین گرفتاریها برای آن افرادی است که بخواهند در طریق حق حرکت کنند، حق صحبت کنند، حق برخورد نمایند. انسان باید تاوان حق حرکت کردنش را بدهد. برای اینکه اصلاً در ذات حق مشکل است فلذا قرآن می فرماید: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ (۳)» سوره عصر

مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند و یکدیگر را به حق توصیه نموده و به شکیبایی سفارش کرده اند. (۳)

« وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ » بلافاصله، این مطلبی است که یک بحث قابل توجهی دارد که خداوند توفیق دهد در مورد این موضوع خاص انشاءالله بحث شود.

در این جامعه پر جار و جنجال و پر از شیاطین، دشمنان اسلام در آخرالزمان با تمام قدرت به میدان میآیند تا اهل حق را در مسیر حق با آخرین سیستم و بالاترین مدل مشکلات گرفتار سازند، انشاءالله خداوند به برکت این جلسات توفیق دهد و لذت حق و صبر در راه خدا را به ما بچشاند. و صلی الله علی محمد و آله ال طاهرین.

بحث به اینجا رسید که از اعضاء و جوارح انسان هر عمل ، رفتار و کرداری صادر شود، رنگ همه آنها از عقیده او گرفته میشود. منشأ همه عقیده است. وضعیت عقیده انسان مربوط باین است که عالم خلقت ، انسان و گذشته و آینده انسان را چگونه درک کرده است. نسبت به آن درک و شعور و بینش ، عقیده خواهد یافت و این عقیده مسیر اعمال وی را مشخص خواهد کرد. پس درک و شعور انسان بسیار مهم است و ارزش دارد که در مورد آن بسیار وقت گذاشته شده و بسیار زحمت کشیده شود تا درک و شعور و بینش خودش را در عالم به مراتب بالاتر برساند.

• اگر ملاحظه فرمایید یک نفر بطور مادرزادی نابینا و ناشنوا باشد یا اعصاب بویایی او فلج بوده و هیچ بویی احساس نکند ، به این شخص اگر بگوییم که تعریف کن دنیا را چگونه میشناسی؟ مسلماً تعریفی که خواهد کرد بسیار ناقص تر نسبت به آنکسی هست که فقط چشمانش مادرزادی نابیناست. او هم به قدر توان خود این عالم را ناقص درک کرده و همان را تعریف خواهد کرد نسبت به کسیکه این پنج حس قوی و سالم را دارد.

پس این پنج نوع حس موجود در انسان ، در حکم پنجره هایی در بدن انسان میباشند که هر کدام به نوعی انسان را با عالم طبیعت و خلقت و هستی ارتباط میدهند و هر کدام از آنها بنوعی این عالم را بانسان معرفی میکنند و هر کدام هم کار مخصوص بخود را دارند. خوب این آدمی که بطور مادرزاد اعصاب بینی اش فلج بوده و هیچ بویی را حس نمیکند ، از وقتی به این عالم آمده نمیداند بو یعنی چه؟ چشمانش هر قدر هم تیزبین باشد مثل دوربین از چندین کیلومتر فاصله به تماشا بنشیند نمیتواند در عالم ، حقیقتی بنام بو ، چه بوی خوب و چه بوی بد را بداند یعنی چه؟ در نظر او تاریک و مبهم است حتی اگر در بین گیاهان نشسته باشد از جهت بو آن رابطه قطع است. اخیراً دانشمندان با خوشحالی زیاد و منت گذاشتن بر بشریت میگویند ما حس دیگری را در انسان کشف کرده ایم که بالاتر از حیوانات است. حسی بنام حس ششم که با آن انسان چیزهای دیگری درک میکند که این پنج حس دیگر نمیتوانند آنها را درک کنند. در حالیکه اینها غافل هستند در قرآن و ادعیه ما ، در فرمایش ائمه (ع) ، به حسی خیلی بالاتر از آن اشاره فرموده اند که اگر در وجود خودش به آنها برسد به حقیقت حس خواهد رسید و خود حس ظهور پیدا خواهد کرد. اینجاست که حس هفتم ، هشتم ، دهم و... به حس ، شماره نمیتوان داد.

تمام حقیقت حس انسان تا حالا از طریق ۵ حس مانند پنجره هایی در وجودمان باز شده ، عالم را با ۵ درجه میتوان شناخت. درک و شعورمان هم نسبت به آنست. عقیده مان هم همینطور.

آن انسانی که حس ششم را شناخته ، او بیشتر از آن شخص که ۵ حس را شناخته اعتقاد دارد. حال با این مقایسه این شخص که حقیقت تمام حس ها را شناخته بین او چگونه عالم را شناخته مواردی که برای من مبهم است.

قرآن و روایات ما نام آن را فطرت توحیدی میگذارند. آن یک حسی است که فقط خدا را میشناسد. هر حس برای خودش کاری دارد دیگر. پس علت اینکه انسان نسبت بخدا عقیده اش ضعیف است ، آنستکه آن حس معمولاً خاموش شده است. آن را باید درمان کرد. چاره اش در آنست و گرنه انسان هر قدر هم که بخواهد دنبال خدا بگردد، ای بسا کمی هم به انحراف هم کشیده شود.

• همانطور که شما اگر بیایی به یک شخص کور مادرزاد هر قدر هم که عالم طبیعت را تعریف کنی دنیا بیاید برای او تعریف کند ، او آنچه که حقیقت آن است را نخواهد فهمید فقط آنچه را که تو برایش تعریف میکنی چون به تو اطمینان دارد ، آنها را خواهد برد به ذهنش و آنها را حساب کرده از اینها در ذهنش و عالم خودش یک برداشتهایی خواهد کرد و آنها را ثبت خواهد نمود نه آنچه که در واقعیت وجود دارد. این عقیده به هیچ است ، پایه و اساسی ندارد. شما زحمت کشیده اید یک ماه این طبیعت را به او تعریف کرده اید ، این گلستان ، این باغ ، این آبشار ، حال اگر در عرض ۵ دقیقه یک رهگذر بگوید فلانی تو را سرکار گذاشته و اینچنین نیست ، تمام شد دیگر. همه اش میرود دنبال کار خودش. برای اینکه حرفهایی بود گذرا در ذهنش که رفت پی کارش. حداقلش اینست که به شک میافتد. اما اینها جای آن را نمیگیرد که وی برود چشمش را درمان کند و چشمش حتی یک نور ضعیفی را هم ببیند. خیلی کم ، حال با حس مستقیم تلاش میکند ببیند که در عالم طبیعت که میگفتی این باغ هست یعنی چه؟

آن حس باید باز شود. حال تمام دنیا بیاید بگوید که آقا شما را سرکار گذاشتند. اینچنین نیست ، به عقیده او به اندازه سر سوزنی نمیتواند لطمه بزنند برای اینکه حس باز شده است و او با این حس رابطه مستقیم دارد. دیگر عقیده را نمیتوان عوض کرد. پس حس خداشناسی باید در انسان تقویت و درمان شود. اگر حس خداشناسی کور و خاموش باشد ، انسان هر قدر هم که بخواهد دنبال خدا برود، آن ایمان پایه ای ندارد .

• یک مثال کوچکی عرض کنم و مسیر عرایض مان را مشخص نمایم ، ملاحظه فرمایید این ۵ حسی که خدای تعالی در انسان قرار داده ، اینها جزو خلقت انسان است ساختگی نیست. یعنی آن لحظه که وارد این عالم شد ، اینها در خلقتش وجود داشت. **دیدن ، شنیدن ، چشیدن ، بویدن و لامسه.**

چون از اینها پدر و مادر و اطرفیان مواظبت کرده اند ، اینها سالم مانده اند در نتیجه کمی در این عالم رشد کرده حالا درک میکند که دیدن یعنی چه؟ شنیدن یعنی چه؟ بقیه یعنی چه؟ اما اگر از آن مراقبت نمیکردند ، بچه همانطور چهار دست و پا میرفت و چاقو را یا میله را برمیداشت و چشمش را درمی آورد. بعد از ۶-۷ سال دیگر به او بگوئید که آقا دیدن ، یک همچین چیزی است. دارای این شرایط است او اصلاً نمیداند که تو چه میگویی؟ هی به او بگویی که بابا تو این را داری و حتی با این چشم رفتی و آن میله یا چاقو را دیدی ، برداشتی و به چشمت فرو کردی ، هیچ چیزی در خاطرش نمانده. هر چقدر هم که راجع به چشم ، دیدن ، اهمیت آن توصیف و تعریف کنی ، بمقدار جزئی هم در یادش نیست.

در اول خلقت ، در خمیره و فطرت و سرشت او این چشم وجود داشت منتهی از روی نادانی و جهالت از آن به خوبی مراقبت نشد و از بین رفت و حالا که میخواهد چیزهایی را درک کند، دیگر نمیداند مطلب چیست؟ آن حس خداشناسی هم بر اساس فرمایش روایات و قرآن، در خمیره انسان وجود داشت. در فطرتش ، در خلقتش ، آن لحظه ای که وارد این عالم شد و با اولین نفسی که خواست بکشد ، این فطرت خداشناسی در وجود او بود و بخوبی هم روشن بود که خدا یعنی چه؟ حس میکرد خدا را. متأسفانه چون این حس فطرت خداشناسی مواظبت نشده ، بمرور زمان در اثر جهل و نادانی، از بین رفته. بنابراین حال که بزرگتر شده و میفهمد ، وقتی میگویند خدایی وجود دارد ، الله یعنی چه؟ با این حرفها بیگانه است. درباره خدا پنجاه نوع سوال بذهنش میرسد در حالیکه جایی برای این سوالها نبود؟ این حس اگر شکوفا می شد ، خودش مستقیم اصلاً لمس میکرد که خدا یعنی چه؟ متأسفانه سایر حسها را پدر و مادر مراقبت میکنند و در نتیجه کودک سالم میماند اما نه تنها این حس توحید و خداشناسی را از ابتدای کودکی مراقبت نمیکنند ، کودک که خودش که میفهمد و باید مراقبت شود ، بلکه آن کسانی هم که باید مراقبت کنند ، خودشان چاقو را برمیدارند و فطرت را از بین میبرند. خوب چاقوی این ، میله این ، آب جوش این هم گناه است . کودک به محض باز کردن زبان ، خوب و بد را نمی فهمد که. شروع میکند به فحش دادن بجای اینکه پدر و مادر او را کنترل کنند ، مواظب باشند تا فحش ندهد که فطرتش از بین میبرد و

در خلقت این اثر دارد ، بجای اینها حتی خوشش هم میآید و چند تا هم فحش رکیک خودش یادش میدهد که بگذارد مثلاً در فلان شب نشینی جلوی همه ، اینها را بگوید و همه بخندند. همان پدرومادری که باید مراقب باشند و عیبهای فطرت توحیدی را خاموش کنند خاصیت آن را از بین میبرند ، بعد از چند سال که بچه بزرگ شد نه تنها مواظبت نکرده بلکه خودش هم از یک طرف چاقو را برداشته و به جان آن افتاده. خدای ناکرده فطرت آن کودک را خاموش کرده. حقه بازی و دروغگویی را یادش داده میگوید فرزندم در این زمان تو خوب میتوانی گلیمت را از آب بیرون بکشی. حقه بازی را خوب یاد گرفته ای! راههایش را هم به کودک یاد میدهد و از بچگی ، همه دست به دست هم میدهند که این فطرت و حس خدانشناسی را از بین برده و نابود کنند.

حالا که میخواهد کمی خوب و بد را درک کند و بفهمد و بگوید خدا یعنی چه؟ الان خدایی که وی قبول میکند ، غیر از خدایی است که او میتواندست با این حس آن را دریافت کند عین کور مادرزاد که نمیداند چشم یعنی چه چون در زمان جاهل بودنش آن را گم کرده است ، هرچه میگویند آنرا هم گم کرده ای ، دیگه خودش که مستقیماً رابطه ای با حقیقت ندارد.

این تبلیغاتی که زمین و آسمان ، در و دیوار همه الله الله میگویند ، او این تبلیغات را در ذهنش نگهداشته و الله الله میگوید نه اینکه با حس خدانشناسی با الله آشنا شده و به آن اعتقاد پیدا کرده است.

بنابراین مثل شناخت خدا در این شرایط مثل بت پرستی زمان جاهلیت است. جاهلیت عرب نیز از روی نادانی از چوب و درخت و سنگ برای خودشان ربّی درست میکنند بنام بت و میگویند این ربّ ماست ، ساخته دست خودشان را. تبلیغات قوی بود و حکومتها و اربابان آنچنان قوی شده بودند که باور در آن جوّ این بود که این ساخته ، واقعا ربّ ماست و برای آن قربانی هم میکردند. الان ما در اثر تبلیغات یک خدایی را در ذهنمان باور کرده ایم که خودمان آن را ساخته ایم ، نه الله که فطرت حس توحیدیمان به آن شناخت پیدا کرده است. اول باختیار خود خدایی برای خودمان و به دست خودمان ساخته ایم و به آن سجده میکنیم و از او میخواهیم و خدای بافته ذهن خودمان است. در خیال خودمان ، فقط در زمان جاهلیت عرب ، جنس خدا از سنگ و چوب بود خدای ما جنسش از خیال است. توجه ما به خدایی است بیرون از حقیقتمان و ساخته ذهنمان است. خوب این ایمان ، هزاران اشکال به خدا میگیرد. جا دارد به همچنین خدایی بگوید آخر چگونه همه چیز را اینطوری خلق کرده

است؟ چگونه بوده است؟ خوب راست می‌گویی دیگه. به آن خدایی که تو با اختیار خودت بافته و ساخته ای ، می‌گویی چگونه دیگه؟ خوب آن را هم خودت ساخته و خلق کرده ای دیگر! جوابش اینست چگونه همه جا هست ولی هیچ جا دیده نمیشود؟ چگونه خدایی فلان اشکال را دارد و صدها اشکال دیگر . به محض اینکه شخص به مدرسه میرود ، وارد دانشگاه میشود یک شخص منحرف ۳-۴ مورد اشتباه را که بیان میکند میبند علم درست می‌گوید تا دیروز که سواد نبود ، هیچ اختراعی نبود و نمی دانست چه هست و چه نیست؟ میگفتند الان علم همه چیز را ثابت کرده با دو تا کلمه ، مثل آن کور مادرزادی که عقیده اش بحقایق به آن عظمت را با چند کلمه زود میتوان از بین برد و منحرف کرد ، رفت پی کارش . آقا نماز شب هم میخواند ولی ظلمهای بسیاری هم میکند! نماز جماعت هم میخواند اینها ریشه اش برمیگردد به این خدایی که در خیال خودمان ساخته ایم ، در رابطه با آن خدا ما بعضی کارها را میکنیم اثر هم ندارد داشته باشد هم مشخص نیست اما چاره اش اینست که آن فطرت خداشناسی و حس خداشناسی را که خدای تعالی قرار داده بود و در اثر نادانی از کودکی خودمان یا دیگران آنرا از بین برده ایم ، دوباره درمان و معالجه کنیم. اگر ذره ای از آن حس باز شود ، دیگر تمام شد. آن موقع می بینیم که خداوند در بیرون نبود. خداوند در آسمانها نبود. خداوند ضمن اینکه همه جا هست ، من با تمام وجودم آن را حس می کنم و حس کردن خدا با این حس توحیدی امکان دارد. متاسفانه با بعضی از افراد وقتی که از لقاءالله حرف میزنی ، زود می‌گوید آقا کافر شدی دیگه ؟ کافر میشوی لقاءالله ؟ قرآن خودش در چند جا فرموده است که انسان به لقاءالله میتواند برسد. در مقابل قرآن که دیگر چیزی نمیتواند پیدا کند ، می‌گوید آن به قیامت مربوط است در قیامت انسان میتواند خدا را ببیند در حالیکه ما بعضی از آیات را داریم که اشاره به این دنیا دارد. این شخص چرا این اشتباه را میکند؟ برای اینکه تا اسم دیدن را میشنود فکر میکند دیدن باچشم است ، نخیر این دیدن ، نوعی اصطلاح است یعنی آن حس خداشناسی که در وجود انسان است ، اگر شکوفا شود ، بیمه شود ، خدا را حس میکند.

• در زندگیمان مثالهای فراوانی هست. مثلا یکنفر عطری را خیلی تعریف میکند که یک جور عطری هست که چنین و چنان است ، فلان است هی می‌گوید ، به محض باز کردن در شیشه آن عطر ، وقتی بوی آن به بینی انسان میرسد ، انسان نشاط پیدا میکند و چگونه از لذت بوی آن از خودبیخود میشود و بعد می‌گوییم ، مشاهده کردی ؟ عطر را دیدی؟ در اینجا دیدی یعنی چه؟ عینک که سهل است دوربین هم بگذارند که

نمی‌توان دید عطر و بوی آن یعنی چه؟ دیدن در اینجا یعنی حس کردی؟ به حقیقت رسیدی؟ با تمام وجود ، آن حسی که مربوط به او نبود ، حال با آن ارتباط برقرار کرده حال به این حقیقت که من میگفتم ، رسیدی؟ دیدی؟

خوب در اینجا قرآن این را صراحتاً می‌فرماید:

« قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ ۖ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (۱۱۰) » سوره كهف

بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند شمایم که به من وحی می‌شود که معبود شما فقط خدای یکتاست؛ پس کسی که دیدار [پاداش و مقام قرب] پروردگارش را امید دارد، پس باید کاری شایسته انجام دهد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نکند. (۱۱۰)

پس آن دیدن خداوند در روز قیامت ، برای همه است چه کافر و چه مؤمن. اما گناهکار ، کافر و مشرک اسم جلال خداوند را ملاقات خواهند کرد و مؤمن جمال خداوند را ملاقات خواهد نمود. مشرکین جلال الهی را ، مؤمنین جمال الهی را ، بله ، بحث آن ملاقات در جای خودش محفوظ ولی در این دنیا قرآن در سوره كهف فرموده « فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ » هر کس امیدوار است که پروردگار خودش را ملاقات کند دستورالعملش این است که حس ملاقات الله را در خودش شکوفا و درمان کند یا در جای دیگری امام حسین (ع) در دعای عرفه می‌فرماید:

« أَنَا أَشْهَدُ يَا إِلَهِي بِحَقِيقَةِ إِيْمَانِي » تا به اینجا میرسد که « وَبَاطِنٍ مَّكْنُونٍ ضَمِيرِي » خدایا من مشاهده میکنم ، « أَشْهَدُ » گواهی میدهم گواهی و شهادت بدون مشاهده اصلاً باطل است . امکان ندارد که یکنفر بگوید: آقا چیزی را ندیده ام ، گواهی میدهم مشاهده میکنم ولی خودش را اصلاً ندیده ام . حال که مشاهده نکرده ای چگونه می‌گویی أَشْهَدُ؟ با این صراحت؟ منتهی مشاهده با چه؟ امام حسین (ع) عرض میکند :

« بِحَقِيقَةِ اِيْمَانِي » خدايا با حقيقت ايمان تو را مشاهده ميکنم. با باطن و روح قلب و درونم ترا مشاهده ميکنم. « وَ بَاطِنٍ مَكْنُونٍ ضَمِيرِي » با اين بر تو شهادت ميدهم. آنموقع ميشود: شهادت

آنموقع ميشود: « اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ » وگرنه فقط براي ثوابش که اينرا نگفته اند ثوابش هم درجای خودش اين دعاها درس توحيد و درس عقايدند که با صراحت کامل ميفرمايند. مسير ما را مشخص ميکنند که ما اشتباه نرويم و بخاطر اينگونه مسائل ، صوفی و درویش مسلک نشویم! خداوند درویشان و صوفی ها را هدايت فرمايد که بعضی گروهها و حرکات آنان ، بهانه ای شده بدست بعضی ها که آمده اند حقایق توحیدی با اين عظمت قرآن ، روايات و ادعیه را که پر است از مطالب توحیدی و معرفتی که اين را علی (ع) ميفرمايد ، پیامبر(ص) ميفرمايد حديث آنقدر اعتبار قوی دارد که هم از پیامبر نقل شده هم از علی (ع) که:

« مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ » هرکس توانست حقيقت خوشتن را بشناسد که کيست؟ و چيست؟ البته که پروردگار خود را شناخته است. در جای ديگری امام حسين(ع) در اين دعا ميفرمايند که:

« مَتَى غَبَّتْ حَتَّى تَحْتَاجَ اِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ » خدايا کی غيب شده ای؟ کی درخفا مانده ای که برای تو دليلی بياورند که به اين دليل خداوند وجود دارد؟

• الان ما در اینجا اگر یک سوزنی گم کنیم احتیاج داریم که یک روشنایی پیدا کنیم تا با نور آن اين سوزن را بيايم. اما وقتی بخوايم روشنایی را پیدا کنیم ، روشنایی را باچه بجويم و پیدا کنیم؟ روشنایی خودش ، تاریکیها را ، پنهانها را نشان ميدهد ديگر! برای پیدا کردن هر تاریکی ای ، روشنایی نیاز است. روشنایی ، خودش خودش را نشان ميدهد. ما در تمام عالم بخوايم هر چیزی را ثابت کنیم که حق است يا باطل؟ با الله ، با نور الله ، با کلام الله ، با هدايت الله ميتوانيم متوجه شويم که چیزی اصلا وجود دارد يا نه؟ حق است يا باطل؟

عرض شد ديگر حضرت می فرمايد که: ای خدا تو کی پنهان شده ای که احتیاج داشته باشيم که برای تو دليل بياوريم که ثابت شود تو هستی؟ اگر ما به چیزی دليلی بياوريم که ثابت شود ، آن چیز وجود دارد ، با نور تو ما آن دليل را اثبات ميکنيم. تو آن نور را به عقل ميدهی و عقل با آن مي فهمد که اين حق است يا باطل؟ اگر تو به عقل آن نور را ندهی که از نور خود توست ، عقل چاقو را برميدارد همه چیز را از بين ميبرد ديگر. همه چیز از

نور توست. منتهی من آن چشم را ندارم. حضرت در ادامه دعا عرض میکند که:

« غَمِيْتُ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ » کور باشد آن چشمی که تو را نمی بیند اگر دقت فرمائید همه آنها به حس توحیدی مربوط است. در ادامه دعا عرض میکند:

« أَطْلُبُ الْوُصُولَ إِلَيْكَ، وَبِكَ أَسْتَدِلُّ عَلَيْكَ، فَأَهْدِنِي بُنُورَكَ إِلَيْكَ، وَاقْمِنِي بِصِدْقِ الْعُبُودِيَّةِ بَيْنَ يَدَيْكَ » خدایا: من آرزویم و گمشده ام این است که به تو وصل شوم واقعا یک نفر به این رشد برسد، به این درک برسد که ببیند در عالم هر چه که غیر خداست، پوچ است، نیست و باطل و ساخته ذهن، وهم و خیال است اصلاً همچون چیزی نیست.

عرض میکند که خدایا من آرزویم اینست که به تو وصل شوم. پس مرا با نور خودت هدایت فرما و برپایم دار با صداقت بندگی و عبودیت در پیش خودت، بله، راهش را به ما نشان میدهد دیگر. آن حس خداشناسی چه موقع باز خواهد شد؟ عمل جراحی آن، طبابت و معالجه آن چیست؟ با صداقت بندگی کردن:

« بِصِدْقِ الْعُبُودِيَّةِ بَيْنَ يَدَيْكَ » عبارت آخر را هم از دعا عرض میکنم. امام حسین (ع) در همان دعا میفرماید: « أَنْتَ أَلَدِي » تو همان خدایی هستی که « أَشْرَقَتِ الْأَنْوَارَ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِكَ » به بندگان که دوستدار آنهايي با نور خودت به قلب ایشان تابش میدهی، روشنایی می بخشی « حَتَّى عَرَفُوكَ وَوَحَدُّوكَ » در نتیجه با آن نوری که به قلب آنها ریختی آنها تو را شناختند، به تو محبت پیدا کردند و حال، تو را مشاهده میکنند. آن حس، ارتباطشان داده است به تو « وَوَحَدُّوكَ » به توحید رسیده اند. پس ریشه توحید از درون انسان شروع میشود.

خوب در اینجا بحث خیلی مفصل و طولانی است. بخاطر اینکه هم وقتان تمام شد و هم اینکه این بحث جا دارد که دهها جلسه، فقط در مورد توحید صحبت شود. بزرگان مطالب فراوانی فرموده اند دهها جلد کتاب، هزاران صفحه مطلب در مورد خدا که جا دارد بحث شود ولی چون بحث ما در مورد مسائل خانوادگی است، خواستیم به این موضوع اشاره کنیم که اگر ما بخواهیم مشکلات خانوادگی حل شوند، اختلافات خانوادگی حل شوند، از جمله عوامل و درمانهای مفید آن این است که باید عقیده خداشناسی و قیامت شناسی اعضای خانواده را بالا ببریم و تربیت کنیم. اگر این عقیده تربیت پیدا کند، بسیاری از مشکلات از ریشه میخشکنند و این راه درمان است.

بخاطر اهمیت قضیه که اشاره شد انشاءالله اگر توانستیم با یک سری جزوات ساده و خوب ، عبارتهای ساده ، بیان ساده ، به اعضای خانواده مان عقاید حقه الهی را تحویل بدهیم ، آنجاست که لذتش را می بینیم و حتی در جامعه نیز همینطور. خوب بقیه بحث در جلسات بعدی مطرح می شود.

این چند بیت را خارج از متن سخنرانی به عزیزان هدیه میکنیم از دیوان فروغی بسطامی ، ص ۵۱ شعر از مرحوم آیت الله العظمی شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی است. مرحوم علامه جعفری رحمه الله از قول آیت الله العظمی میلانی رحمه الله نقل میکرد که مرحوم اصفهانی در حرم حضرت موسی بن جعفر (ع) در حال برداشتن سر از سجده این مضمون برایشان مکاشفه شده است.

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تورا
پنهان نگشته ای که هویدا کنم تورا
با صد هزار دیده تماشا کنم تور

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را
غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور
با صد هزار جلوه برون آمدی که من

صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ * أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ * بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ان الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۳۵) سوره احزاب

مسلماً خدا برای مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان با ایمان، و مردان و زنان عبادت پیشه، و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکبیا، و مردان و زنان فروتن، و مردان و زنان صدقه دهنده، و مردان و زنان روزه دار، و مردان و زنان حفظ کننده خود از پلیدی های جنسی، و مردان و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است. (۳۵)

در مباحث خانوادگی از این آیه استفاده خاصی کردیم. اگر چه این آیه کل ابعاد زندگی مؤمنین و مؤمنات را در تمام سطح ابعاد جامعه بیان می فرماید ولی چون بحث ما در مورد مسائل خانوادگی است، از این قسمت استفاده می کنیم تا بحث صبر در جلسه قبل به اندازه ای که لازم بود، عرض شد و در ادامه بحث میفرماید:

« وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ » مؤمنین و مؤمنات به برکت آن بینش و درکی که از عالم هستی دارند، و از خداوند تبارک و تعالی دارند، اینها نوعی ذلت نفس دارند درباره خشوع چون در جلسه قبل مفصلاً بحث شده است، از آن زود میگذریم و در آیه دیگری می فرماید:

آن ذلت نفس، مستقیماً با آگاهی انسان رابطه دارد که از خدا دارد،

- فرض بفرمائید در یک زندان، چند نفر زندانی باید اعدام شوند، (اعلام می شود) که خوب حکم شما اینست که شما را به برق وصل میکنند خوب کسیکه از یک منطقه خیلی دور و پرت آمده و نمیداند که برق یعنی چه، شاید در عالم خودش خیلی هم خوشحال شود که به ما حتماً یک چیزی هم خواهند داد که به خانه ببریم و برویم مثلاً حالا به هر حال در حال خودش نیست که چه میشود اما آن کسی که آگاهی دارد و شناخت و معرفت دارد که برق یعنی چه؟ انسان را به برق وصل کنی چه میشود؟ چون آن درک میکند که

انسان را اگر به برق وصل کنند چه خواهد شد ، رنگش خواهد پرید ، از خوف و خشیت این برق ، نبضش به هم می خورد و تا اجرای حکم ، تمام وجودش اصلاً آب میشود . معرفت اینگونه چیزی است . معرفت و آگاهی یک نقش خیلی اعجوبه ای دارد .

قرآن می فرماید :

« وَمِنَ النَّاسِ وَالذَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ ۗ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (۲۸) »
سوره فاطر

و نیز از انسان ها و جنبدگان و چهارپایان [مانند میوه ها و راه های کوهستانی] رنگ های گوناگون وجود دارد. از بندگان خدا فقط دانشمندان از او می ترسند؛ یقیناً خدا توانای شکست ناپذیر و بسیار آمرزنده است. (۲۸)

وقتی قرآن میفرماید : « إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ » خودش هم با « إِنَّمَا » آورده است یعنی حقیقت این است و چیزی غیر از آن نیست که فقط آن کس از خدا خشیت دارد و واقعاً دلیل بودن خودش را احساس میکند و میداند در محضر خدا هیچ و ناچیز است ، کسی به این مطلب نمیتواند برسد ، مگر با آگاهی و معرفت الهی. دستور و بیان قرآن است . بیخود نیست که مجالس علم ، تحصیلات علمی و هیئت هایی که در آنجا معرفت از قرآن و اهل بیت (ع) برای ما حاصل میشود ، برای ما توصیه شده از جانب اهل بیت (ع) در مورد عظمت آن مجلس. بهر حال در این موارد چون مفصل بحث شده زود از این مباحث میگذریم که به سایر مباحث برسیم. پس از علامات معرفت اینست که عارفان و عالمان خودشان را نمی بینند و منیت آنها از بین میرود . در اینجا این اشتباه نشود که انسان خود را دلیل میداند ، در نظر خدا دلیل است. به این معنا نیست که مؤمن به بهانه اینکه من دلیل و هیچم و ارزشی ندارم ، به اشتباه بیافتد و ارزش حیثیت مؤمن بودنش را زیر پا گذارد . اینها نکات ریزی دارند که چون جلوتر بحث کرده ایم ، گذرا عبور میکنیم . عرض کردیم که یکی این است که انسان خودش را هیچ میداند و یکی اینکه وظیفه دارد که بعنوان یک مؤمن ، شخصیت و حیثیت مؤمن بودن را باید حفظ کند. به بهانه اینکه من چیزی نیستم ، در جامعه خیلی از مسائل را حفظ نکند ، به حرکات و کارهای بسیار عقلایی بی اعتنایی کند ، اگر واقعا خود را هیچ بداند ، در درونش یک لذتی احساس خواهد کرد نه اینکه در بیرون خودش را و در بین عرف عقلاء حیثیت مؤمن را رعایت نکند . خوب این مطلبی است که اگر به بحث مان وارد کنیم ، تحت الشعاع قرار میدهد ، بعداً در موردش بحث خواهد شد .

« وَالْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ » از جملهٔ علامات اینها این است که صدقه میدهند چه خانمها و چه آقایان . متأسفانه تصدق در جامعهٔ ما چنان مطرح شده که مثلاً هنگام خارج شدن از خانه ، یکی دو تومانی در صندوق ببندد و با آن سرنوشت خود را تنظیم کنند « که بلاها را دفع میکنم ، به خواسته هایم میرسم » خیلی ساده و عوامانه ۵ تومانی ببندد و صدقه و میگوید با این به همه چیز میرسم با ۵ تومان معاملهٔ تمام زندگیمان را میکنیم . البته این کار بسیار خوب است و در حد و اندازه خودش مفید است . برای انسانی که غافل و بیخبر است به نسبت آن صفت بسیار زیبایی میباشد . انسان همان به اندازه ۵ تومان هم توجه داشت که مقدرات و تقدیرات عالم از جای دیگر تنظیم میشود و انسان از اراده خودش اینگونه بریده میشود ، خوب اینها مفید و خوبند . اما صدقه و تصدق ، فقط این نیست . صدقه و تصدق معنای بسیار عمیق و وسیعی دارد . انسان پس از اینکه به حالت خشوع رسید و آن منیت به کلی از بین رفت ، به برکت آن ، او به یک رحمتی میرسد و در درونش رحمت الهی موج می زند . بزرگان این مثال را زده اند :

- وقتی باران می بارد ، آن زمینی که سرفراز است و سرش را بالا گرفته ، باران در آنجا نمیماند ولی آن جایی که چاله است ، باران و رحمت الهی پر میشود . آن قلبی که از منیت و غرور و خود بزرگ بینی سرش را بالا میگیرد ، رحمت الهی در آن ساکن نمیشود . آنجا خشک و خالی است . اما آن قلبی که واقعاً ذلیلانه شکست و فرو ریخت ، آنجاست که رحمت الهی موج میزند ، دریای رحمت الهی تولید میشود . قلبی که با رحمت الهی موج بگیرد ، این قلب در اعضای ظاهری و باطنی انسان ، اثر رحمت الهی را تولید میکند .
- بنابراین این انسان نه اینکه عوام فریبی کند نه اینکه برای خودش دکان باز کرده و مردم را فریب دهد ، تزویر بازی کند . نخیر، اصلاً تحت تأثیر رحمت الهی قرار میگیرد و رحمت الهی بر زبان ، چشم و دست و پا و اعضای ظاهری و باطنی وی حکومت میکند . فوران و تجلی میکند . بنابراین از معاشرتهای فردی ، اجتماعی ، خانوادگی به هر شکل ، رحمت تولید میشود ، این صدقه است . یک حالت خاصی است که آن را فقط اولیاءالله متوجه میشوند . آن رحمتی که پدر و مادر نسبت به فرزند خودش حالت مخصوص رحمت دارد ، دلسوزی مخصوص دارد ، یک گوشهٔ ناچیزی از آثار و علائم آن رحمت الهی است . پس در اینجاست که زندگی این انسان و حرکاتش در رابطه با جامعه و دشمنانش ، با یک رحمت خاصی است .
- ائمه (ع) افرادی را که در جنگ می کشتند ، فرق میکردند با آنهایی که رزمنده های دیگر می کشتند . اینها رحمت الهی را اعمال میکردند که هم او زود بمیرد و از ادامه گناهش نجات یابد و هم جامعه ، نه اینکه کینه

توزی می کردند ، نه اینکه مثلاً عصیت شخصی داشته باشند ، یعنی حقیقتاً حتی با دشمن خود نیز از باب رحمت برخورد می کردند. یک حال عجیبی است ، از برکت خشوع . خشوع فقط این نیست که انسان در خیالات خودش بگوید من خشوع دارم . گردنم را هنگام خواندن نماز کج بگیرم و الی آخر اینها نیست. اینها خیلی از مراتب انسانی غافل هستند.

وقتی درون انسان به این معنا رسید ، آنجاست که در وی ریشه حسادت و بخل و کینه توزیها و بسیار صفات رذیله می خشکند و از بین میروند .

• در احوالات یکی از بزرگان است که در حضور شاگردانش در جلسه بحث نشسته بود ، وسط درس یک لحظه ، یکی از شاگردانش که غایب بود و آنجا حضور نداشت ، از او خیلی تحسین نمود . یکی از شاگردان حاضر در جلسه ، خیلی باهوش بود . فوری ساعت را یادداشت کرد . ساعت تحسین و احسن گویی استاد را در حق شاگرد غایبش ، تا آن شاگرد از مسافرت برگشت پرسید فلانی تو در ساعت فلان چه کار میکردی؟ او کمی فکر کرد و گفت : بله من در جاده با ماشین در حال حرکت بودم و در راه بودم . پرسید در راه چه اتفاقی افتاد و چه کار کردی ؟ گفت که یک مسافری بود که هم صندلی بودیم او را خواب گرفت و افتاد روی من ، من متوجه شدم که او مریض الحال است و گاهی نیز از دهانش آب می آمد و بعضی حالات و من هم سراسر راه را تا به وطن برسیم ، برای اینکه او اذیت نشود و ناراحت نشود ، با وجود اینکه خودم هم احتیاج به استراحت داشتم و خستگی راه و همه این مسائل ، تا آنجا که میتوانستم تکان نخوردم که او از خواب نپریده و ناراحت نشود ، معلوم بود که احتیاج داشت به استراحت و مریض الحال بود و گهگاهی هم با دستمال ، دهانش را تمیز می کردم فقط همین ، چیز دیگری نمیدانم و به ذهنم نمیآید. بله صدقه یعنی این ، روح رحمت ، وقتی او این جریان را از آن بزرگوار ، استاد عالیقدر میشوند ، میگوید الله اکبر . این اولیاءالله وقتی در عالم هستی تا این اندازه شاگردانش را می بیند ، پرده طبیعت در پیش رویشان نیست ، در جاده در آنجا ، احوالات شاگردش زیر نظر است ، خوب بالاتر از آنان ائمه و امام زمان (ع) چگونه احوالات ما دقیقاً در محضر مبارکشان است.؟

• حالا این بحث امامت یک بحث شیرینی است که انشاءالله در موقع خودش از قرآن برسیم به بحث امامت ، آنجا مفصلاً اثبات میکنند از لحاظ علمی حتی ثابت شده که چگونه عالم قلب مبارک امام زمان (عج) کلاً

حجت الله است و این چگونه مطلبی است؟ و اصلاً چگونه امکان دارد و از بحثهای بسیار مهم است. به هر حال عرضم در مورد رحمت بود.

• اگر شخصی بقدر یک میلیون تومان احسان بدهد، بیار، ببر، جمعیت، هیاهو، فلان این یک طرف و حالا یک لحظه فرض کنید نسبت به همسرش حالت رحمت پیدا کرده و ببیند ظرفهای نشسته زیاد است و بچه هم اذیت میکند، یک حالت رحمتی در درونش حاکم شده و سرازیر میشود و موج میزند در درونش و ظرفها را شسته و به همسرش کمک میکند این صدقه است این هم طرف دیگر. ای بسا این صدقه، در محضر خدا خیلی زود قبول میشود تا چندین میلیون در بین بقیه خرج کند که شاید تزویر هم داشت و این آقا هم صدقه را فقط همان میدانست. صدقه یک حالت درونی رحمت انسان است و رحمت الهی درباره دیگران.

واقعاً اگر صدقه به این معنا باشد، خوب آنجاست که دیگر ممتی هم نخواهد بود. حالا یادم باشد که یک روز هم من عوضش را در مورد فلان کس داشت می مردم ما اینرا نصف شب بردیم دکتر و... همه اینها تمام میشود و می رود. به من سلام نداد، مرا نشناخت، از یاد برده است و فلان. اینها همه رفت پی کارش. صدقه یعنی فقط خدا والسلام. لذا این آیه خیلی عجیب است. اشاره میکند به این مطلب که:

« لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (۹۲) » سوره آل عمران

هرگز به [حقیقت] نیکی [به طور کامل] نمی رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید؛ و آنچه از هر چیزی انفاق می کنید [خوب یا بد، کم یا زیاد، به اخلاص یا ریا] یقیناً خدا به آن داناست. (۹۲)

قرآن با این صراحت می فرماید: که هرگز نمیرسید به برّ و نیکی تا اینکه انفاق کنید، « مِمَّا تُحِبُّونَ » از آنچه که در دلتان دوستش دارید. آنجا معلوم میشود که محبت به خلق الله، چقدر غلبه دارد تا محبتی که نفسش دوست دارد، بشکند. از آن بگذرد. اگر کسی اینگونه انفاق کند « فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ » الله تعالی می بیند دیگر. وقتی خدای تعالی میبند که تو اینجا چه میکنی حقیقت صدقه هم در اینجا حاصل خواهد شد. پس به جای اینکه ما بیائیم در مشکلات خانوادگی فکر کنیم با چشم و هم چشمی کردن، یک سری کارهای غلطی که روشهای غلط جامعه هستند که شاید با تحریکات و سیاستهای دشمنان، انسانهای مسلمان را سرگرم میکند به یک سری مسائل فرعی در زندگی که ما را بیهوده به رقابت مجبور کند، درست برعکس. اگر بخواهیم اختلافات خانوادگی حل شود، آمار بگیریم ببینیم که ریشه چقدر از اختلافات خانوادگی از این کارهای بیهوده شروع شده است؟ چیزهای بیخودی است و ما آمده ایم

شاخ و برگ آنرا میزنیم. در حالیکه اگر بیاییم در تربیت خانواده از ریشه تربیت را شروع کنیم که اصل صدقه و اصل رحمت و تراوش رحمت و معنای توحید باشد، آنموقع خانم متوجه میشود که همسرش رفته در بیرون کار کرده، خسته شده، زحمت کشیده، با افراد مختلفی گرفتاری کشیده و الان این رحمت درونی را در خودش احساس خواهد کرد. روی این رحمت درونی خواهد آمد خانه را تمیز کند، وسایل را آماده کند، شرایط استراحت و راحتی و دلگرمی همسرش را در خانه فراهم میکند و در خود احساس مشکل نمیکند و اگر زرننگ باشد، از این فوراً استفاده میکند و میگوید خدایا من این صدقه ام را، من این نیت را شریک میکنم در حق پدر و مادرم. یک منتهی میگذارد که عوضش را در بیاورد ۵۰ نوع منت بگذارد بدین حالت که در خانه مردش را، در مخمصه بیاندازد، برای چه؟ مثلاً با فلان فامیل، فلان خواهر زاده، فلانی نشسته و تحت تأثیر قرار گرفته و میخواهد یک مقدمه چینی کرده و از شوهرش به فلان تفریحاتش برسد. اما این خانم وقتی تحت تربیت الهی اینچنینی قرار گیرد و واقعاً دروناً یک رحمتی در وی ایجاد شود، رحمتی الهی، هر آن همچون خانم فاطمه زهرا (س) شکر میکند که خدایا الحمدلله که مسئولیت مرا در خانه قرار دادی. از بیرون با هزاران مشکل، هزاران مسئله زندگی، هزاران درگیری، هزاران شخصیت کشی، هزاران هزار از اینها آزادم و راحتم. من در خانه فقط امورات همسرم را تأمین می کنم در حالیکه همسرم در بیرون مشکل ۵۰ نفر را میخواهد حل کند و یک نوع رحمتی در او تولید میشود و روحیه میگیرد. مشکلات زندگی اصلاً به کنار میروند و یک نوع احساس رحمتی در وجودش نسبت به همسرش پیدا میشود که بسیاری از مشکلات زندگی را حل میکند و در اینجا یک حالت صدقه ایجاد میشود. با جان و دل خانه را تمیز میکند، کارها را انجام دهد، به مسائل تربیت اولاد برسد و اینها را صدقه الهی ببیند. به طور کلی اگر در ریشه صدقه دقت کنیم، پایه اولش برمیگردد به خشوع انسان در محضر خدا که آن هم با تربیت و معرفت خاص، حاصل میشود. خوب در مورد صائمین نمیدانم اگر بحث باز شود، وقت باشد یا نه.

«وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ» درباره صوم، روزه گرفتن، بزرگان بحثهای مفصلی کرده اند و این بحثی که من میخواهم بکنم یک بحث خیلی وسیعی است فراتر از حد من و بنده فقط فرمایش بزرگان را میخواهم نقل قول کنم. بعضی قسمتهایی که اینجا هستند حال مقدماً به مطلبی اشاره کنم تا آمادگی حاصل شود برای معنای عمیق صوم. خوب، در مورد صوم در چهار چوب وقتمان، ۵-۶ دقیقه ای مطالبی عرض کنیم به طور خلاصه که توضیح بیشتر امکان ندارد.

ملاحظه فرمائید یک سری مراحل هست که انسان خودش هم حس میکند در این روزه گرفتن چگونه مبارزه میکند ، مثلاً در گرمای جگر سوز تابستان ، دهان خشک شده با این وضع تشنگی در یخچال هم آب و هم شربت و یخ و همه نوع امکانات . اما در درون مملکت وجودی اش می بیند که یک مبارزه عجیبی در میدان تاخت و تاز و جنگ چگونه صورت میگیرد . از آن طرف نفس میگوید که میخواهم بنوشم از این طرف عقل میگوید که خیر ، مبارزه است و واقعاً هم موفق میشود . خوب در این حالت از درون ، چیزی را اراده میکند و میخواهد و از خودش رد میکند ، دفع میکند خوب اینکه از معده غذا میروود و حل میشود و غذا را میطلبد و آن را بر میگرداند و با شدت مبارزه میکند و احیاناً موفق هم میشود ، انسان تمام اعضایش هر کدام به نوبه خود ، خودش یک غذایی میطلبد . معده ، خوراکیها و نوشیدنیها را میطلبد . گوش ، شنیدنی ها را میخواهد و غذایش آن است . چشم ، دیدنیها را میخواهد آنهم غذای چشم است . فکر ، انواع افکار و تخیلات را میخواهد ، اتفاقاً برای فکر که از معده خیلی حساس تر است خیلی هم سخت تر است . معده وقتی میگوید من آب سرد میخواهم ، میگذارد میروود آن طرف سرش را میگذارد و به خواب میروود ، بیچاره معده! خیلی راحت و به سادگی او را فریب داده تا غذایش را ندهد ، اما خیالات اینگونه نیست . خیالات و فکر انسان ، فوق العاده حساس و گرفتار کننده است . به این زودی ها دست بردار نیست . مثل معده نیست . مثل چشم نیست که زود ببندد که تمام شود برود . همه جا مزاحمت خواهد بود . همه جا با تو خواهد بود . تو هر جور بخواهی که سر و تهش را ببندی می بینی که از سیلان روح چیزی بوجود میاید و از درونش دنبال چیزی است بیرون میزند . فوق العاده حساس است و لذا فوق العاده سخت است که آن را برگردانی و غذایش را ندهی . هیچ از تو اجازه نمیگیرد . اصلاً منتظر نیست که مثلاً تو بلند شوی با پاهایت راه بروی ، با دستهایت یخچال را باز کنی تا اینکه معده به چیزی برسد . معده تا زمانی که غذا بهش برسد ، ۵۰ نوع کار باید انجام بشود تا ما را به اینجا برساند اما قوه خیال به این احتیاج ندارد که بلند شود از دست و پا استفاده کند یا بروی زیر لحاف و درب و پنجره را قفل کنی محکم و دست و پایش را ببندی و هر کاری بکنی خیال فوری به خواسته اش به غذایش میرسد . یک قدرت قوی میخواهد که به خیال از درونش یک چیزی بدهی که رد شود برود دنبال کارش . خوب ! آزمایش هم شده است . بزرگان هم البته دستورات خاصی دارند . اساتید تربیتی . حال بنده اشاره ای میکنم ، الحمدلله عزیزان در مجلس اهل ادب و عاشق و علاقه مندند .

• یک آزمایش خیلی ساده میکنیم . یکی از عرفا که خیلی از قدرتش ، از چنین و چنان بودنش تعریف میکرد ، این به گوش یکی از اساتید رسیده بود ، آمد به او گفت تو به اندازه ۵ دقیقه بشین و یک چیزی را در فکرت نگه دار مثلاً یک میکروفن را ، مثلاً این تیر برق را ، مثلاً این منبر را یک چیزی را در ذهنت نگهدار و فقط به آن متوجه باش و خیال و ذهنت را نگذار چیزی داخل شود. هرچه میخواهد به ذهنت بیاید ، آن را برگردان بین چقدر قدرت و زور داری که آنها را رد کنی و فقط این را در ذهنت نگه داری . او رفت ۵-۶ روز مشغول شد بعد آمد با صراحت اعتراف کرد که من حالا دیدم که خیلی چیز ضعیفی بودم ، خودم را اینگونه نمی دانستم . اینگونه نمی شناختم . من حتی یک ثانیه هم نتوانستم اراده کنم ، فقط آنچه که تصمیم گرفتم در ذهنم مثلاً این منبر بماند ، آن بماند . غیر این بذهن بگویم مگر تو مال من نیستی؟ دیدم چقدر عاجز و بیچاره شده ام. اینها همه اش نیازمند غذا است. غذا میخواهد. فقط معده نیست که غذا میخواهد. این معده بیچاره اسمش بد درآمده و میخواهند در ماه رمضان به ما تفهیم کنند که ای انسان ، همانطور که تو میتوانی غذای این معده را با شجاعت و شهامت با آن وضع از درون هم نیرویی تولید میکنی و نمیگذاری که بیاید و واقعاً هم نیاید ، تمام اعضای وجودیت ، وقتی به اینجا رسید ، میشود روزه ! و قرآن می فرماید و خیلی اشاره عجیبی است و مقدمه ای است بر این عرض بنده.

انشاءالله به احترام قرآن به احترام این مجالس و عزیزان امشب خداوند به ما توفیق دهد و این قدرت را بدهد که ما از این روزه بهره مند شویم و اینگونه روزه داری کنیم ، از این آیه و مضمونش بهره مند شویم.

قرآن می فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۱۹) «سوره توبه

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و با صادقان باشید [صادقانی که کامل ترین شان پیامبران و اهل بیت رسول بزرگوار اسلام هستند.] (۱۱۹)

مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله) و بزرگان ، در اینجا تقوا را نه به این معناست که از خدا بترس ، بلکه به این معناست که خدا را نگه دار . پس غیرالله ، هر چه هست باطل کننده روزه ما هست .

یک روزه ای که فقط خدا را در وجودمان نگه داریم و غیر خدا هرچه که هست ، روزه مان را باطل میکند ، آن روزه خاص خاصان است . این روزه هایی که فرموده اند ما بگیریم و میگیریم ، همانند لقمه ای هست که به دهان

کودک گذاشته میشود که نیرو بگیرد و یواش یواش بزرگ شده و تا اینکه برود و رشد کند. این روزه که از معده شروع شده که آن را کنترل کن، تا کم کم این کنترل قوی شود «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» تا آن تقوا، تقوایی که فقط الله را نگهدارد و از ورود هرچه که داخل کننده غیرالله در وجودمان است جلوگیری کند و خودش غذای باطل و مسموم کننده است این روزه را باطل میکند. راستی اگر به اینچنین روزه ای برسد که غیر الله هیچ غذایی را نگذارد در وجودش داخل شود، به چشمش فقط آنچه که رضای الله است، اجازه دهد که وارد شود. در یکی از کتابها از یکی از بزرگان است که از یادم رفته مربوط به چند سال قبل است جای معتبری در یکی از کتابها خواندم از زندگی امام (ره) که یکی از بزرگان صحبت میکرد که امام (ره) همانطور که جمعیت میآمدند به حضورشان و ایشان دستشان را تکان میدادند، حال، آن بزرگوار هم یادم رفته از کسانی بود اهل معرفت و بصیرت میگوید:

من مشاهده میکردم امام همین که دستش را تکان میداد، به این عبارت نزدیک بود که، برای الله، بسوی الله، این دست تکان میخورد و حرکت میکرد وقتی حرکت میکرد به سوی بالا، به سمت الله میرفت وقتی به پایین میآمد، به سوی الله به پایین می آمد.

یعنی انسان با تمام وجود واقعاً به این معنا رسیده که غیر الله را نمیخواهد چشمش ببیند، غیر الله را حاضر نیست بشنود. غیر الله، حاضر نیست چیزی در خیالاتش داخل شود. چیزی در ذهنش داخل شود. چیزی در قلبش خطور نماید غیر از الله، فقط خدا را نگه داشته «اتَّقُوا اللَّهَ» میفرمایند که: فقط خدا را نگه دار. انسان واقعاً اگر به یک چنین مقام تقوایی برسد بعدش «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» که بحث صداقت در جلسات جلوتر اشاره کرده ایم. از اهل صداقت شوید صداقت یک مرحله زلالی از حقیقت انسانی است.

• آب به هر رنگی میتواند درآید و با هر چیزی مخلوط میشود اما آن چیزی که وضو گرفتن با آن صحیح است و غسل صحیح است و آن چیزی که نجاست را پاک میکند آن همان آبی است که زلال است. اینها را به خاطر عبادت بیان فرموده اند، اینها فقط ظاهری نیست که بگوییم وضو را با آب زلال بگیر، آب مطلق است، مضاف نباشد، اینجا یک اسرار عجیب تربیتی است که بزرگان فرموده اند.

متوجه باشیم که این حقیقت انسانی هم چیزی شبیه این آب است. تا زلال نشده، تا مطلق نشده، تا بریده از هر گونه رنگ و مزه و طعمی نشده، انسان هنوز به مقام صداقت نرسیده است. خودش را فریب داده. مردم را فریب داده.

تزویر کرده. بخاطر منافع شخصی خود. منتهی به شکل‌های مختلف و اهل معرفت شب هنگام بر میخیزند ، گریه میکنند و ناله میکنند و هنگام خواندن مضامین دعاها ، اینها نمیخواهند خانقاه بازی کنند.

متأسفانه بعضی بیچاره ها مثل اینکه در زندگانی اینها هر نوع حساسیتی برداشته شده ، همه چیز تمام شده ، فقط به بحث معرفت و عرفان و صحبت از معرفت الهی ، کلمه و بحث عرفان حساس شده اند دانسته یا ندانسته زود میرود داخل میشود در صوفی گری ، درویشی ، فلان و ... یک چیزهایی هم از این طرف و آن طرف می شنود . کارش هم ۲۴ ساعته درب اینها را تخته کردن هست. در حالیکه همه اینها را در دعاهایمان فرموده اند. عرفان به معنای حقیقی ، اهل معرفت این مسائل را می فهمد و درک میکند و از خداوند هم میترسد . از خودش هم میترسد این برای چه کسی ضرر دارد . میخواهد خودش را پاک نگه دارد . کجای این گناه است ؟ کجایش جرم است ؟ پس چرا وقتی یک نفر هر ادایی در می آورد ، هر جرمی میکند ، هر نوع فساد ، هر گونه حقه بازی ، آن میشود الهی . و کسی هم که بخواهد خودش را پاک نگه دارد ، این آقا شد عارف از او بترس ! عجب ! حرفهای تأسف باری است انسان باید هنگام صحبت کردن از روی حق و عالمانه صحبت کند . از روی حساب و معیار صحبت کند . هر چیزی را با هر چیزی قاطی نکند . خوب بله ، در جامعه اسکناس قلابی هزار تومانی و ۵۰۰ تومانی هم هست. این به آن معنا نیست که بگویند آقا کلاً این اسکناسهای هزار تومانی را کنار بگذارید . هیچ وقت اینکار نمیشه. میگویند آقا حواستان جمع باشد ۵۰۰ تومانی قلابی یک جایی دیدید ، با ۵۰۰ تومانی حقیقی قاطی نکنید. حواست جمع باشد کلاه سرت نرود. این را میگویند . نمیگویند آقا در جیب هر چه هزار تومانی است ، آنها را همه را بینداز بیرون ، چرا؟ چون داخلش اسکناس قلابی پیدا شده است . خوب یکی برای خودش دکان باز کرده ، یکی مرتاض بازی میکند . یکی آمده برای خودش صوفی گری ، درویشی مسلکی میکند . برای خودش یک مدل زندگی پیدا کرده . این چه ربطی به حقایق بلند معرفتی و الهی دارد که امام علی (ع) در نهج البلاغه فرموده . دعاهایمان پر از آنهاست . مایه تأسف است که از برخی اشخاص مشاهده میشود که از آنها انتظار نمیرود . خداوند انشاءالله توفیق دهد به احترام امام زمان (عج) ما از این روزه ها بهره مند شویم ولو به مقدار کم لذتش را درک کنیم. و صَلَّى اللهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ